

## درس‌ها یا مشخصه‌های مشترک

### سه خیزش ملی

دی‌ماه ۹۶، آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱

درس اول یا نخستین مشخصه مشترک سه خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ این است که «هر سه آنها خیزشی بودند». یعنی حرکت‌های خودجوش و توده‌وار و متمیزه و بدون رهبری (چه رهبری بیرون از حرکت و چه رهبری تکوین یافته از پایین و دینامیک خود حرکت) و صورتی گسترده و فراگیر و سراسری یا ملی داشتند و محدود به گروه مشخصی نبودند. فاقد سازماندهی بودند که خاستگاه کنش‌گران آنها در یک نگاه کلی از فرودستان حاشیه‌نشین تا طبقه متوسط فقیر شده بودند.»

درس دوم یا دومین مشخصه مشترک سه خیزش ملی فوق‌اینکه «حرکت‌های خیزشی در فرایند پسا انقلاب ۵۷ در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، از نهم خرداد ۱۳۷۱ از شهرک طلاب مشهد شروع شد و در ادامه آن تا ۱۵ فروردین ۱۳۷۴ یعنی نزدیک به چهار سال ادامه داشتند و در این مدت به ۱۰ شهر کوچک و بزرگ از جمله شهرهای مشهد، شیراز، زاهدان، زنجان، ارومیه، اراک، مبارکه، قزوین و اسلامشهر به صورت پراکنده در زمان مختلف گسترش پیدا کردند.»

۲

☀️ ۹۸ دموکراسی و آزادی

☀️ سرمقاله - جهان، منطقه و کشور ما در تنش جنگ و جدال‌های...

☀️ ۲۲ عاشورا و مکتب حسین

☀️ سخن روز - تعمیق و بن‌بست «ابر بحران اقتصادی» همراه با گرانی

☀️ ۱۹ تفسیر سوره شوری

☀️ ۲ تینتر اول - در حاشیه گفتگوی ابراهیمیان در رابطه با

☀️ ۲۰ فهم و شناخت تطبیقی نهج‌البلاغه

☀️ ما چه می‌گوئیم؟ ۹۸

شده) نداشتند. یعنی هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که کنش‌گران فلان خیزش ملی، پایه اجتماعی یا خاستگاه طبقاتی یک دست داشته است.

البته تفاوت اصلی بین کنش‌گران خیزش‌های ملی با کنش‌گران جنبش‌های مستقل تطبیقی ۷ ساله (از سال ۱۳۹۷ الی الان) اعم از جنبش معلمان، جنبش دانشجویان، جنبش کارگران و جنبش بازنشستگان در این رابطه وجود دارد. زیرا پایه اجتماعی کنش‌گران هر کدام از این جنبش‌ها به صورت مشخص همان گروه خاص می‌باشد. مثلاً پایه اجتماعی معلمان و دانشجویان و بازنشستگان همه طبقه متوسط شهری هستند و خاستگاه اجتماعی جنبش کارگری طبقه کارگر می‌باشد.

درس چهارم یا چهارمین مشخصه مشترک خیزش‌های ملی سه گانه فوق اینک، «برعکس جنبش‌های صنفی و مدنی، این خیزش‌ها در حداقل زمان ممکن پس از تجمع سیاسی، رادیکالیزه و آنتاگونیسم می‌شدند. و معمولاً با یک شوک

تفاوت مرحله اول این خیزش‌های چهارساله با خیزش‌های ملی چهارساله دوم (که عبارت بودند از خیزش ملی دی‌ماه ۹۶، خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ و خیزش ملی پاییز ۱۴۰۱) این بود که «حرکت‌های خیزشی چهار ساله مرحله اول (که از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا ۱۴ فروردین ۱۳۷۴ ادامه داشت) این بود که این حرکت‌های خیزشی صورت پراکنده مکانی و زمانی از یکدیگر داشتند». به طوری که در طول چهار سال، ۱۰ شهر کشور را به صورت جداگانه درنوردیدند، در صورتی که در حرکت‌های خیزش ملی، که در چهار سال (از دی‌ماه ۱۳۹۶ تا پاییز ۱۴۰۱) ادامه داشتند، با اینکه مدت زمان حیات آنها متفاوت بود (از خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ که ۹ روز حیات داشت، تا خیزش ملی آبان‌ماه که ۵ روز حیات داشت، و بالاخره خیزش پاییز ۱۴۰۱ که نزدیک به چهار ماه حیات داشت) در حداقل زمان بیش از ۱۰۰ شهر کوچک و بزرگ کشور را در هم نوردیدند.

همچنین در خصوص پایه اجتماعی یا خاستگاه کنش‌گران حرکت‌های خیزشی چهار ساله مرحله اول، «تمامی آنها خاستگاه فرودستان حاشیه‌نشین شهری داشتند». اما در خصوص پایگاه اجتماعی یا خاستگاه خیزش‌های ملی چهار ساله دوم، «در یک نگاه کلی خاستگاه کنش‌گران از فرودستان حاشیه‌نشین تا طبقه متوسط فقیر شده شهرها (یعنی آن‌هایی که چیزی برای از دست دادن نداشتند و قادر بودند هزینه دست به ریسک زدن در مبارزه با رژیم مطلقه فقهتی حاکم را بپردازند) تشکیل می‌دادند.»

درس سوم یا سومین مشخصه مشترک سه خیزش ملی فوق، «نداشتن استراتژی، تاکتیک، برنامه و نداشتن هویت طبقاتی مشخص کنش‌گران آن سه خیزش ملی می‌باشد». در هیچ‌کدام از این سه خیزش ملی، کنش‌گران آن صورت یک دست (از فرودستان حاشیه شهرها تا طبقه متوسط شهری فقیر

تصادفی (مثل قتل حکومتی مهسا امینی یا گران شدن سیصد درصدی قیمت بنزین یا حوادث انتقامی امام جمعه مشهد از شیخ حسن روحانی در برابر دفاع از دامادش ابراهیم رئیسی) این خیزش‌های ملی به صورت انفجاری در بیش از صد شهر بزرگ و کوچک شکل می‌گرفتند و در اندک مدتی این خیزش‌های ملی بدل به اعتراض علیه رژیم مطلقه فقهاتی تبدیل می‌شدند، و کل نظام مطلقه فقهاتی را به چالش می‌کشیدند». لهذا به همین دلیل بود که در همان مرحله رادیکالیزه و آنتاگونیسم شدن حرکت خیزش‌ها، آنچه کنش‌گران این خیزش‌های ملی را در خلأ سازمان، رهبری، تاکتیک، برنامه و استراتژی، به صورت خودجوش کریستالیزه می‌کرد، «فقط و فقط همین هویت مبارزه سیاسی با رژیم مطلقه فقهاتی بود».

قابل ذکر است که در سه خیزش ملی «احزاب سیاسی و یا جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور و نهادهای صنفی و تشکل‌های مدنی هیچ‌کدام نقشی در بسیج و سازماندهی آنها نداشتند». لذا هیچ جریانی و حرکتی و جنبشی نمی‌تواند ادعای تکوین حرکت و سازمان‌گری یا رهبری خیزش‌های ملی سه گانه فوق بکند. البته بعد از اعتلای خیزش‌های ملی فوق، جنبش‌های دموکراتیک و نهادهای مدنی به حمایت از این خیزش‌ها در اشکال مختلفی می‌پرداختند.

درس پنجم یا پنجمین مشخصه مشترک سه خیزش ملی «شکل مشارکت کنش‌گران در سه

خیزش ملی، متمیزه، توده‌وار و بی‌شکل بود و منابع اصلی بسیج کنش‌گران، خودجوش و خودبه‌خود بوده است». همچنین منابع اطلاع‌رسانی کنش‌گران در سه خیزش ملی، «ماهواره، تلفن همراه، شبکه‌های اجتماعی و شبکه‌های تلویزیون خارج از کشور بودند» مع‌الوصف، همین امر باعث گردید که دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در اولین روزهای اعتلای خیزش‌های ملی، اینترنت و شبکه اجتماعی و حتی تلفن‌های همراه را قطع کنند. ولی در عین حال به علت وجود سازوکارهای ماهواره‌ای باعث می‌گردید که قطع کامل ارتباط میان کانون‌های پراکنده بسیار دشوار شود. علی‌احمال، از آنجایی که سه خیزش ملی از همان مراحل نطفه بندی خود رویکرد سیاسی و رادیکال داشتند، مع‌هذا، همین امر باعث می‌گردید که بلافاصله «با نطفه بندی هر تجمعی کانون‌های اصلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش کشیده شود. البته در اعتراض با جهت‌گیری سیاسی مسلط، نفی نظام موجود صورت سلبی داشت، نه ایجابی».

درس ششم یا ششمین مشخصه مشترک سه خیزش ملی، اگرچه سه خیزش ملی در «شک اولیه یا چاشنی انفجاری صورت متفاوت داشتند» (مثل شک قتل حکومتی مهسا امینی در خیزش ملی، پاییز ۱۴۰۱، یا سه برابر شدن قیمت بنزین در خیزش ملی ۱۳۹۸ و غیره) ولی «عامل این خیزش‌ها در سه خیزش ملی صورت مشترک

داشتند. زیرا عامل اصلی هر سه خیزش ملی تشدید بی‌وقفه بحران‌های مرکب و ناتوانی رژیم مطلقه فقهاتی در حل این بحران‌های مرکب بودند که این وضعیت لاینحل و بن بست بحران‌های مرکب، جامعه را در وضعیت انفجاری خیزش قرار دادند که همین وضعیت خیزشی و انفجاری جامعه نشان می‌دهد که هر مسئله سیاسی و اقتصادی جامعه ایران به‌عنوان یک شک یا چاشنی انفجار می‌تواند باعث اعتلای خیزش‌های فراگیر و گسترده ملی بشوند.»

قابل توجه است که در شرایطی که تشکل‌های فراگیر گروه‌های اجتماعی و طبقاتی و مدنی و سیاسی (مثل جامعه امروز ایران) وجود نداشته‌باشد، «همین خیزش‌های ملی پایه مشترک خیزش‌های بعدی می‌شوند». زیرا غیبت و فقدان تشکل‌ها و نهادهای فراگیر اجتماعی سبب می‌گردد که «کنش‌گری و اعتراض گروه‌های اجتماعی به‌صورت خودجوش و خود به‌خودی در فضای عمومی و تصرف خیابان‌ها محدود بشود» و حرکت آنها آن‌چنان که در سه خیزش ملی فوق دیدیم نمی‌تواند «شکل مبارزه در کنار حرکت خیابانی، مؤلفه حرکت اعتصابی راهم داشته‌باشد.»

پیدا است که «سرکوب و مهار خیزش‌های ملی با مبارزه تک مؤلفه‌ای خیابانی توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی امری امکان‌پذیر باشد. آن‌چنانکه با این سرکوب‌های هولناک رژیم مطلقه فقهاتی تاکنون

این خیزش‌های ملی توسط رژیم مطلقه فقهاتی مهار شده‌اند، ولی هرگز این سرکوب‌های هولناک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اگرچه می‌توانند مهار کنند، ولی نمی‌توانند اعتراضات توده‌ای مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی را «تمام» نمایند. زیرا تا هنگامی که «دریا طوفانی است، یک یا سه موج می‌تواند فرو نشیند، اما هرگز نمی‌تواند موج‌های دیگری در پی نداشته‌باشد.» درس هفتم یا هفتمین مشخصه مشترک سه خیزش ملی این است که هر سه خیزش ملی به‌لحاظ جوهر، «جوهر اعتراضی» داشته‌اند و همچنین هر سه خیزش ملی، نه یک «پدیده» بلکه یک «فرایند» بوده‌اند و «با همین پیوند است که این سه خیزش ملی می‌توان به‌صورت مشترک تحلیل کرد. همان خیزش‌های ملی که از دی‌ماه ۹۶ تا پاییز ۱۴۰۱ برای مدت ۴ سال ادامه داشته‌اند». برای مشخص کردن آن پیوند در فرایند ۴ ساله باید عنایت داشته‌باشیم که فرایند ۴ ساله این خیزش‌های ملی به‌صورت «افقی گسترش یافته‌اند نه به‌صورت عمودی» و در مقایسه بین حرکت خیزشی و حرکت جنبشی باید عنایت داشته‌باشیم که «فرایند خیزشی صورت افقی، اما فرایند جنبشی صورت عمودی دارد» و دلیل این امر هم این است که «لازمه فرایند جنبشی سازماندهی، رهبری، برنامه، تاکتیک و استراتژی مشخص است اما حرکت خیزشی فرایندی خودبه‌خود، خودجوش، بدون شکل، توده‌وار و اتمیزه بدون برنامه، تاکتیک و

استراتژی می‌باشد.»

سؤال مهمی که در اینجا قابل طرح است اینکه «آیا گسترش افقی خیزش‌ها در سه فرایند دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱، ممکن است در تعالی خود به مرحله گسترش عمودی هم برسند، تا توسط آن به سازمان‌یابی و رهبری جمعی دینامیک دست پیدا کنند؟»

در پاسخ به این سؤال یعنی امکان شکل‌گیری حرکت عمودی در دل حرکت افقی یا به عبارت دیگر امکان رویش حرکت جنبشی در دل حرکت خیزشی در گرو آن است که:

اولاً خود حرکت‌های خیزشی افقی خودجوش بتوانند در مسیر و فرایند حرکت‌شان در پیوند ارگانیک با جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر جمعی دینامیک تکوین یافته از پایین قرار بگیرند. مانند آنچه که در جریان خیزش ملی پاییز ۱۴۰۱ شاهد بودیم، زیرا در آن خیزش ملی و در فرایند چهار ماهه آن توانست با جنبش‌های دموکراتیک سیاسی اجتماعی و حتی صنفی (از جنبش دانشجویان تا جنبش معلمان و کارگران و بازنشستگان و غیره) پیوند برقرار کند.

ثانیاً پیوند حرکت‌های خیزشی با حرکت‌های جنبشی باید «صورت تطبیقی داشته‌باشد نه صورت انطباقی». تمایز این دو صورت در این است که «پیوند در صورت انطباقی از بالا به صورت مکانیکی شکل می‌گیرد، اما پیوند به صورت تطبیقی از پایین و به صورت دینامیک

صورت‌می‌گیرد». برای مثال در جریان جنبش چریکی در دهه ۴۰ - ۵۰ «پیوند جنبش چریکی با جنبش دانشجویی از بالا و به صورت مکانیکی صورت گرفت، اما در جریان خیزش پاییز ۱۴۰۱، پیوند جنبش دانشجویی با خیزش ۱۴۰۱ از پایین و به صورت تطبیقی صورت گرفت». مع الوصف، «اگر خیزش پاییز ۱۴۰۱ می‌توانست به صورت درازمدت ادامه پیدا کند و در ادامه جنبش‌های دیگر دموکراتیک جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به صورت دینامیک و تطبیقی می‌توانستند با خیزش پاییز ۱۴۰۱ پیوند تطبیقی حاصل نمایند»، در آن صورت «امکان تحقق فرایند حرکت عمودی در دل حرکت خیزشی حاصل شود» و رفته رفته خیزش ملی پاییز ۱۴۰۱ می‌توانست از پایین به صورت دینامیک به خودسازماندهی و خود رهبری تکوین یافته از پایین دست پیدا کند.»

نکته‌ای دیگری که در اینجا طرح آن لازم است اینکه «اگرچه در رابطه با حرکت‌های اجتماعی حرکت‌ها دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی به دو صورت خیزشی یا افقی و جنبشی یا مدنی شکل می‌گیرند، این دو حرکت گاهی حرکت‌های خیزشی و افقی ملی (مثل حرکت‌های دی‌ماه ۹۶، آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ که به فاصله چهار سال شکل گرفته‌اند از دی‌ماه ۹۶ تا پاییز ۱۴۰۱) و گاهی جنبش‌های دینامیک عمودی هستند (که از سال ۶۷ الی الان شکل گرفته‌اند) که جدا از هم حرکت می‌کنند و در مسیر اعتلای حرکت‌های

خیزشی و جنبشی دینامیک اجتماعی در پیوند عمودی و افقی حرکت می‌کنند.»

اما در خصوص تکوین و اعتلای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول بیش از ۴۸ سال گذشته این آرایش افقی و عمودی صورت عکس آن داشته است. به این ترتیب که «در مرحله اول حرکت تکوین جنبش پیشگامان مستضعفین ایران چه در درون و چه در برون، به صورت عمودی، بر پایه سازماندهی نیروهای خودی و نیروهای پیشگام جذب شده بوده است» و «در مرحله دوم حرکت پیشگامان جهت پیوند با حرکت گروه‌های اجتماعی خیزشی و جنبشی به صورت افقی می‌باشد» بنابراین، در این رابطه است که پیشگامان مستضعفین ایران در سال ۵۸ جهت انجام وظایف برونی خود، حرکت «عمودی یا سازمانی» خود را در چارچوب آرمان مستضعفین ایران در پیش گرفتند و در ادامه آن از خرداد ماه ۱۳۸۸، حرکت «افقی یا جنبشی» خود را در چارچوب نشر مستضعفین ایران دنبال می‌کنند.

بیافزاییم که حرکت عمودی ما هم در مرحله درونی (که از سال ۵۵ شروع گردید) به علت اعتلای انقلاب ضد استبدادی بهمن ۵۷ و در عرصه برونی (که از سال ۱۳۵۸ شروع شد) با اعتلای جنبش‌های چریکی تحت رهبری مجاهدین خلق ناتمام ماندند. بنابراین در این شرایط ما موظفیم «در ضمن حرکت افقی یا جنبشی پیشگامان جدای از وظایف جنبشی پیشگامان مستضعفین ایران وظایف عمودی یا سازمانی درونی و بیرونی

ناتمام گذشته خود را کامل نماییم، هر چند این وظایف سنگین باشد.»

ثالثاً دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در چارچوب تجارب سرکوب‌گرایانه خودشان در ۴۵ ساله گذشته دریافته‌اند که «هر گونه پیوند دینامیک یا عمودی جنبش‌های دموکراتیک جامعه ایران با خیزش‌های افقی جامعه با شدت هر چه تمام‌تر سرکوب نمایند». ماحصل آنچه که در اینجا گفته شد، می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «خیزش‌های توده‌وار و بی‌شکل و اتمیزه و خودجوش و خودبه‌خود که به صورت خیابانی و افقی و تک مؤلفه‌ای حرکت می‌کنند فی نفسه نمی‌توانند به خودی خود بدل به حرکت جنبشی خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر جمعی دینامیک تکوین یافته از پایین بشوند.

استحاله حرکت خیزشی افقی خودجوش و توده‌وار و بی‌شکل و بی‌رهبر در گرو استحاله حرکت افقی آنها به حرکت عمودی دینامیک خودسازمان‌ده و خودجوش و خودرهبر جمعی تکوین یافته از پایین و دو مؤلفه‌ای کردن حرکت خیابان و اعتصاب به صورت فراگیر می‌باشد و این مهم تنها به صورت پیوند تطبیقی حرکت‌های جنبشی دموکراتیک گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران و پیوند افقی از پایین با حرکت‌های خیزشی خودجوش و توده‌وار و بی‌شکل و بی‌رهبر و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و استراتژیک می‌باشد» و قطعاً بدون پیوند تطبیقی

بین حرکت‌های عمودی با حرکت‌های افقی این مهم فی نفسه توسط رها کردن خیزش‌های ملی حاصل نمی‌شود. از اینجاست که باید بگوییم «وجود حرکت دینامیک عمودی جنبشی و حرکت افقی خیزشی تکوین یافته از پایین یک حرکت طبیعی در جامعه می‌باشد.»

سؤالی که در اینجا باز قابل طرح است اینکه، «چرا چه در زمان پیشا انقلاب ۵۷ و چه در زمان پسا انقلاب ۵۷ پیوند جنبش‌ها و در رأس آنها جنبش چریکی و ارتش خلقی و غیره نتوانسته‌است شرایط برای استحاله حرکت‌های افقی در جامعه بزرگ ایران فراهم سازند؟»

در پاسخ به این سؤال باید بگوییم که «پیوندهای حرکت‌های جنبشی قبل و بعد از انقلاب با حرکت‌های افقی توده‌وار به صورت انطباقی و از بالا به پایین، جهت یارگیری و تأمین نیروی تشکیلاتی بوده است، بنابراین همین امر باعث گردیده که همه این حرکت‌ها که از شهریور ۲۰ الی الان چه در داخل و چه در خارج از کشور شکل گرفته‌اند، صورت مکانیکی و غیر ارگانیکی با حرکت افقی جامعه بزرگ ایران داشته‌اند.»

درس هشتم یا هشتمین مشخصه مشترک سه خیزش ملی اینکه هر سه خیزش ملی توانستند به «تعمیق شکاف بین مردم و رژیم مطلقه فقهاتی و یا جناح‌های درونی قدرت بپردازند و جامعه را به صورت دو قطبی درآورند»، این عمل دو قطبی کردن جامعه بین مردم و رژیم مطلقه فقهاتی از خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ با شعار

«اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمومه ماجرا» و پایان دادن به دو دهه گفتمان اصلاح‌طلبی بر جامعه شروع شد و در دو خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ این دو قطبی شدن جامعه تا آنجا تعمیق شد که «جنبش نافرمانی مدنی حاصل این دو قطبی شدن جامعه، طبق آمارهای دست‌ساز و مهندسی شده خود رژیم مطلقه فقهاتی در انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ۱۳۹۸ و انتخابات دولت سیزدهم در خرداد ۱۴۰۰، برای اولین بار در تاریخ بیش از چهار دهه عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، مشارکت مشمولین در صندوق‌های رأی به کمتر از ۴۰ درصد رسیدند» که البته خود فضلی وزیر کشور دولت روحانی در جلسه تنفیذ ابراهیم رئیسی توسط خامنه اعلام کرد که «مشارکت حداقلی و کمتر از نصف جمعیت مشمولین برای اولین بار در تاریخ عمر رژیم معلول نارضایتی مردم ایران از سرکوب خیزش آبان‌ماه ۱۳۹۸ می‌باشد». بدون تردید جمعیت بیش از ۶۰ میلیون نفر جنبش نافرمانی مدنی فقط و فقط مولود و سنتز سرکوب هولناک سه خیزش ملی دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد.

باری، آن چنانکه قبلاً هم اشاره کردیم عامل اصلی تکوین سه خیزش ملی «بن بست و ناتوانی رژیم در حل بحران‌های مرکب جامعه می‌باشد که این بحران‌های ساختاری در طول ۵ سال (از دی‌ماه ۹۶ تا ۱۴۰۱) از بحران مشروعیت تا بحران نابرابری و بحران حاصل آپارتاید جنسیتی

و قومی و مذهبی تشکیل می‌دهند» یعنی از زمانی که رژیم مطلقه فقهاتی امکان پاسخ برای حل بحران‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را نداشت، بن بست در حل بحران‌های مرکب حاصل شد که اولین سنتز این بحران‌ها ایجاد خیزش‌های ملی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بوده است، بنابراین، از اینجاست که می‌توان داوری کرد که زیرساخت مشترک سه خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱، «ناتوانی و بن بست در حل بحران‌های مرکب اقتصادی و اجتماعی و سیاسی می‌باشد». البته اگر چه رژیم مطلقه فقهاتی با سرکوب هولناک سه خیزش ملی توانست «سنتز حاصل بن بست بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران را به تأخیر بیاندازد، اما بدون تردید هرگز و هرگز رژیم مطلقه فقهاتی با سرکوب هولناک سه خیزش ملی، توان حل این بحران‌های مرکب پیدا نکرده‌است» و با این سرکوب‌ها بن بست رژیم در حل بحران‌ها را پیچیده‌تر هم کرده است.

بنابراین، ناتوانی رژیم در حل بحران‌های مرکب خود بستری می‌شود که جامعه ایران «خیزشی‌تر» بشود و برای خیزش‌های ملی بعدی با یک شوک انفجاری با پتانسیل عظیمی آماده‌تر گردد. معنای دیگر این حرف آن است که هرچه بستر خیزشی جامعه گسترده‌تر بشود، عرصه خیزش ملی بعدی گسترده‌تر می‌گردد. مقصود ما در اینجا از جامعه خیزشی، جامعه‌ای است که در آن

«نارضایتی یا شرایط عینی جامعه آماده تبدیل به کنش‌های اعتراضی بشود» که آن چنانکه قبلاً هم به اشاره مطرح کردیم، جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در رژیم مطلقه فقهاتی از نهم خرداد ۱۳۷۱، جامعه خیزشی شده‌است و تا مدت چهار سال (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا ۱۴ فروردین ۱۳۷۴) بیش از ده شهر ایران به‌صورت جدا از هم این جامعه خیزشی را فعال‌شده». البته از سال ۹۷ این جنبش‌های دموکراتیک مدنی و صنفی و سیاسی هم به‌شکلی دیگر جامعه جنبشی را فعال کرده‌اند. با این تفاوت که در جامعه خیزشی اگر حرکت گروه‌های اجتماعی به‌صورت عمودی انجام بگیرد و حالت آن هم دینامیک تطبیقی باشد نه مکانیک انطباقی در آن صورت کنش‌های اعتراضی گروه‌ها در جامعه خیزشی صورت جنبشی خواهد شد. ولی در صورتی که کنش‌های اعتراضی گروه‌های اجتماعی تنها صورت افقی داشته‌باشند و فارغ از رهبری و سازماندهی به‌صورت توده‌وار و اتمیزه حرکت کنند، آن حرکت‌ها صورت خیزشی تنها خواهد داشت.

مع‌الوصف، در این رابطه است که اگر بپذیریم که از آغاز دهه ۷۰ پس از فوت خمینی و در دوران دولت پنجم و ششم شیخ اکبر هاشمی رفسنجانی این جامعه خیزشی در کشور ایران شکل گرفت، و اگر بپذیریم که در جامعه خیزشی، حرکت‌های گروه‌های اجتماعی به‌صورت افقی و تطبیقی از دهه هفتاد الی الان حرکت‌های اعتراضی تطبیقی



و دینامیک در فضای خیزشی جامعه ایران با فرایند خیزشی، اعم از خیزش‌های محدود (از نهم خرداد ۱۳۷۰ تا ۱۴ فروردین ۱۳۷۴) و یا خیزش ملی داشته‌اند (از دی‌ماه ۷۶ تا پاییز ۱۴۰۱) و یا به‌صورت عمودی جنبشی تطبیقی از سال ۱۳۹۷، مانند جنبش معلمان که سرسلسله جنبان حرکت‌های تطبیقی جنبشی بودند، و در کنار آن جنبش‌های کارگری و جنبش‌های مدنی در سه شکل صنفی و مدنی و سیاسی مادیت پیدا کرده‌اند و اگر بپذیریم که حرکت‌های جنبشی چه در دهه شصت و چه از سال ۱۳۷۸ تا سال ۱۳۹۶ حرکت‌های انطباقی عمودی با تکیه به جناح‌های حکومتی یا جریان‌های سیاسی بوده‌اند (نه حرکت‌های عمودی و افقی جنبشی - خیزشی تطبیقی که از نهم خرداد ۱۳۷۱ شروع شدند و الی الان هم ادامه دارند)، آنچه در این رابطه دستگیر ما خواهد شد این خواهد بود که در فرایند خیزشی تطبیقی چه در صورت محدود آن و چه در صورت نامحدود، حرکت از آغاز صورت سیاسی ضد رژیم مطلقه فقهاتی دارد که در ادامه به حرکت آنتاگونیسم می‌انجامد، اما در حرکت‌های فرایند عمودی تطبیقی حرکت‌های مطالبه‌محور و غیر قهرآمیز هستند.

درس نهم یا نهمین مشخصه مشترک سه خیزش ملی «رادیکال بودن اعتراضات و شعارها و رادیکال بودن فضای سیاسی و فرهنگ سیاسی پیوسته حاکم بر کنش‌گران این سه خیزش ملی بوده است». واکنش‌های تهاجمی با اعمال

خشونت از جانب کنش‌گران سه خیزش ملی، جنبه عکس‌العملی نسبت به سرکوب هولناک دستگاه‌های سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای بوده است. در این رابطه هم توجه داشته‌باشیم که هر سه خیزش ملی «دارای خودویژگی از نوع پیوستگی و هم‌افزایی در شعارها و فرهنگ بوده‌اند» که البته همین هم‌افزایی در شعارها و فرهنگ هم بین خیزش‌های تطبیقی محدود دهه ۷۰ حاکم بوده است، و هم در خیزش‌های سه گانه ملی. معنای دیگر این حرف این است که «هرگز و ابداً نه حرکت‌های افقی خیزشی جامعه بزرگ ایران صورت مکانیکی جدا از هم داشته‌اند و نه جنبش‌های جامعه بزرگ ایران به‌صورت مکانیکی و جدا از هم شکل یافته‌اند.»

ضعف مشترک سه خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ این بوده است که هر سه نتوانستند در پروسه حرکت افقی خود وارد فرایند حرکت عمودی جنبشی یا شکل مبارزه دو مؤلفه‌ای سراسری عمودی و افقی بشوند. بنابراین، حتی خیزش پاییز ۱۴۰۱ که نزدیک به ۴ ماه حیات‌اش ادامه داشت، هم نتوانست به‌صورت همه‌جانبه و فراگیر و سراسری فرایند عمودی جنبشی جهت سازمان‌گری فراگیر و دستیابی به رهبری جمعی دینامیک تکوین یافته از پایین بشوند. و باز در همین رابطه است که هر سه خیزش ملی «پس از سرکوب سراسری توسط رژیم مطلقه فقهاتی وارد دوره‌ای از رکود شدند.»

همچنین فراموش نکنیم که «هم‌افزایی در شعارهای رادیکال در سه خیزش ملی باعث گردید تا در فرایند حرکت‌شان جدای از شعارهای سلبی، شعارها ایجابی هم توسط کنش‌گران آن مطرح بشود». مثل شعار ایجابی «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمومه ماجرا» ی خیزش دی‌ماه ۱۳۹۶ یا شعار عدالت‌خواهانه و برابری طلبانه‌ای که در خیزش آبان‌ماه ۹۸ مطرح گردید و یا شعار: «زن، زندگی، آزادی» که در خیزش پاییز ۱۴۰۱ مطرح گردید.

لازم به ذکر است که «سه خیزش ملی فوق در یک مسیر مشترک اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی مشترک شکل گرفتند». به این ترتیب که در خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸، فاکتور اقتصادی اولویت و محور شدند و در خیزش پاییز ۱۴۰۱ شعار «اجتماعی ضد آپارتاید جنسیتی و مذهبی و قومیتی اولویت پیدا کرد».

باری، انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران به ما آموخت که «فرایند خیزش ملی در مسیر تکاملی خودش می‌تواند با جذب جنبش‌های دینامیک عمودی (مثل جنبش کارگران یا جنبش معلمان و جنبش دانشجویان و غیره) حتی حرکت‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران را باعث سرنگونی رژیم کودتایی و مستبد پهلوی بکند» علی‌ایحال، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «زمانی که جامعه صورت خیزشی یا جنبشی پیدا کند، به‌طور یقین هر کنش اعتراضی خیزشی و جنبشی کوچک و بزرگ اگر صورت تطبیقی داشته‌باشند

(نه انطباقی) می‌توانند در راستای هم‌افزایی خیزش و جنبش بزرگ بعدی بسترساز باشند.» اینجاست که باید بگوییم «هرگز سه خیزش ملی فوق با خیزش‌ها و جنبش تطبیقی مؤخر و موازی خود بی‌رابطه نبوده‌اند»، همچنین «هیچ‌کدام از سه خیزش ملی فوق نمی‌توانیم به‌صورت منفرد از دیگری آنالیز و تحلیل بکنیم» و بدون شک همین امر بستری می‌شود تا کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران دریابند که تجارب خیزشی و جنبشی تطبیقی و انطباقی گذشته می‌توانند برای آنها چراغ راه آینده حرکت خود بشود. به‌عبارت دیگر کنش‌گران جنبش پیشگامان هرگز نباید حتی در برابر حداقل تجربه خیزشی و جنبشی تطبیقی و انطباقی بی‌تفاوت عبور کنند.

به‌عنوان مثال یکی از درس‌های خیزش‌های افقی و جنبش‌های عمودی در سال‌های ۵۶ و ۵۷ این بود که حرکت‌های خیزشی و جنبشی افقی و عمودی در فرایند حرکت خود می‌توانند به دو شکل مبارزه خیابان و اعتصاب دست پیدا کنند و با پیوند این دو شکل مبارزه است که خیزش‌های و جنبش‌های افقی و عمودی می‌توانند شرایط برای ورود به مرحله انقلاب عظیم جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران را فراهم سازند.

پایان

## در تنش جنگ و جدال‌های پی در پی،

## همراه با نگاهی به تغییر و تحول در کشور سوریه

جنگ غزه و نسل‌کشی فلسطینیان و ادامه آن در ساحل غربی رود اردن تا لبنان، یمن، عراق، سوریه، کشور ایران همراه آن جنگ‌های داخلی در بیش از ۳۰ کشور جهان، همه و همه نمایش «یک شبه جنگ جهانی سوم در جهان امروز می‌باشد». در این رابطه چهار شاخص وجود دارد از «یکسو درگیری انفجاری در اسرائیل، لبنان، سوریه، عراق، یمن و ایران و از سوی دیگر چراغ‌سبز ناتو و بایدن به اوکراین برای استفاده از موشک‌های دوربرد بود که از نظر پوتین استفاده از سلاح‌های دوربرد غربی، «به‌معنای جنگ ناتو با روسیه است» که در این رابطه پوتین برای غرب خط قرمز هسته‌ای تعیین کرد. و تأکید کرد که مسکو در صورت وقوع حملات گسترده از سوی اوکراین با استفاده از موشک‌های دوربرد غربی و با حمایت کشورهای غربی، ممکن است به سلاح‌های هسته‌ای متوسل شود.»

افزایش تنش در تنگه تایوان و دریای چین توسط کشورهای غربی و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا، همراه با بازگشت ترامپ به کاخ سفید، و با آن «هموار شدن راه اسرائیل در حمله به ایران»، این همه باعث گردیده است که «در نهایت جنگ بین قدرت‌های هسته‌ای جهان را در آستانه جنگ جهانی سوم قرار بدهد». همان جنگی که وقتی خبرنگار از آلبرت انیشتین در خصوص چگونگی جنگ جهانی سوم پرسید، او گفت: «کاربرد قدرت‌های هسته‌ای در جنگ جهانی دوم وجود داشته است، و در خصوص جنگ سوم جهانی، همین قدر می‌دانم اگر بشری بعد از آن زنده بماند، باید مانند دوران پارسنگی از تیر و کمان

و سنگ استفاده‌کنند.» باری، آن چنانکه قبلاً هم اشاره کردیم، در خصوص شرایط جنگی جهان، منطقه و کشور ایران، «چهار شاخص وجود دارد» که عبارتند از:

الف - شاخص اول عبارت است از اینکه، در حالی که از عمر جنگ رژیم نژادپرست و فاشیستی اسرائیل در غزه بیش از ۱۴ ماه می‌گذرد، و رژیم جنگ‌طلب اسرائیل در این شرایط از یک‌طرف جنگ غزه را به سرزمین‌های ساحل غربی اردن کشانده‌است، و از طرف دیگر جنگ در جبهه لبنان اگر چه آتش بس ۶۰ روزه برقرار شده، ولی همچنان با حملات موضعی اسرائیل تنور جنگ در آنجا گرم می‌باشد، و این جنگ به جبهه یمن،

عراق و سوریه گسترش پیدا کرده است. ولی همچنان رژیم فاشیستی اسرائیل به عنوان راه حل موقتی برای تخفیف بحران‌های جاری، در خدمت بقای قدرت خودش و توسعه طلبی و استراتژی نظم جدید، از جنگ استفاده می‌کند. و همچنان تلاش می‌کند تا دامنه اربابه این جنگ را به کمک دولت ترامپ به کشور ایران بکشاند.

ب - شاخص دوم «جنگ روسیه و اوکراین است که بیش از هزار روز از عمر آن می‌گذرد و در باره آن پوتین روز پنج شنبه ۲۲ شهریور در گفتگو با تلویزیون دولتی روسیه اعلام کرد: «اگر اوکراین از موشک‌های غربی برای حمله به روسیه استفاده کند، این اقدام به‌طور قابل توجهی ماهیت جنگ را تغییر خواهد داد. و این به این معنی خواهد بود، که کشورهای ناتو از جمله ایالات متحده آمریکا و کشورهای اروپا در جنگ با روسیه هستند، بنابراین در چنین شرایطی روسیه تصمیمات مناسب با تهدیدات پیش رو خواهد گرفت.»

ج - شاخص سوم چین است که در این شرایط با اقتصاد بسیار قویتر از آمریکا و اروپا به یک بازیگر اصلی سرمایه‌داری در مقیاسی جهانی تبدیل شده است. اقتصاد چین در دو دهه گذشته سریع‌تر از اقتصاد دیگر کشورهای سرمایه‌داری توسعه یافته، و در صنایع و حوزه‌های خاصی به سطح بسیار بالایی رسیده است، و به سرعت به آمریکا

نزدیک شده است، و با تشکیل اتحادیه‌های اقتصادی بزرگی مثل «بریکس، شانگهای و با سیاست کمربند و جاده» با سرمایه‌گذاری صدها میلیارد دلاری در زیرساخت‌های معادن، کشاورزی و صنایع کشورهای جهان سوم به ویژه در آفریقا - آسیا و آمریکای لاتین عملاً به رقیب جدی جناح غربی امپریالیسم‌ها به سرکردگی امپریالیسم آمریکا تبدیل شده است. چین با اقتصاد بسیار قویتر به یک بازیگر اصلی سرمایه‌داری در مقیاس جهانی تبدیل شده است. اقتصاد چین در دو دهه گذشته سریع‌تر از هر اقتصاد دیگری توسعه یافته، در صنایع و حوزه خاصی به سطح فنی بسیار بالایی رسیده است لهذا امپریالیسم آمریکا جهت محدود کردن چین، جدا از مهار چین از طریق تایوان (با حمایت از تایوان) در این شرایط منطقه تایوان و دریای چین را نظامی کرده است.

د - شاخص چهارم هموار کردن راه برای اسرائیل در دولت ترامپ در حمله به ایران می‌باشد. دونالد ترامپ در دوران مبارزه انتخاباتی ادعا می‌کرد که «اگر در انتخابات شکست بخورد، ادامه سیاست‌های دولت دموکرات‌ها باعث می‌شود که اسرائیل ریشه کن بشود». سؤالی که در این رابطه قابل طرح است اینکه «آیا دومین دوره ریاست جمهوری ترامپ مانند دوره اول، منعکس کننده آشفتگی غیر قابل پیش‌بینی خواهد بود؟»

یک احتمال این است که ترامپ دست نتانیاهو را در غزه و غرب رود اردن و منطقه فراتر از آن باز می‌گذارد. یادمان باشد که اسرائیل در حال جنگ با دشمن سرسختی همچون رژیم مطلقه فقهاتی روبه‌روست. حملات نیروهای حوثی یمن به کشتی‌های تجاری در دریای سرخ همچنان به قوت خود پابرجاست. از همه مهمتر سقوط حکومت اسد در سوریه و حاکمیت نیروهای نظامی داخلی سوریه تحت‌عنوان «تحریر الشام» می‌باشد. زیرا حکومت بشار اسدپ به‌خصوص از بعد از جنگ داخلی سوریه در بهار عربی باعث گردید، که «سوریه بشار اسد به‌عنوان گرانی گاه پروژه خط مقاومت حزب پادگانی خامنه‌ای در هلال شیعه تعریف بشود». و حزب پادگانی خامنه‌ای توسط گرانی گاه سوریه بشار اسد بود که «عمق استراتژیک خود را در کنار حزب‌الله لبنان دریای مدیترانه تعریف می‌کرد». مع‌الوصف، به همین دلیل بود که حزب پادگانی خامنه‌ای در جریان جنگ داخلی بهار عرب در سوریه (که گروه‌های نظامی داخلی مخالف حکومت اسد تا پشت کاخ بشار اسد را اشغال کرده‌بودند) «ده‌ها میلیارد دلار از سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران، به‌علاوه صدها نفر کشته تحت عنوان شهدای مدافعین الحرم هزینه کردند» تا توانستند حکومت بشار اسد را از سرنگون شدن توسط جنگ داخلی بهار عربی نجات بدهند. اما این بار به‌خاطر

اینکه:

اولاً رژیم مطلقه فقهاتی به‌خاطر بحران‌های مرکب داخلی دیگر توان مالی آن‌چنانی (مانند زمان جنگ داخلی بهار عربی) نداشت تا بتواند در سوریه هزینه بکند.

ثانیاً به‌دلیل جنگ اسرائیل با حزب‌الله لبنان و با کشته شدن سید حسن نصرالله و کادر مدیریت حزب‌الله توسط اسرائیل و همچنین مهار کردن حزب‌الله در آتش بس شناور ۶۰ روزه، این همه باعث گردید تا حزب‌الله که بازوی آهنین رژیم مطلقه فقهاتی در سوریه در زمان جنگ داخلی بهار عربی بود، در این شرایط نتواند از طریق حزب‌الله لبنان کوچک‌ترین حمایتی از حکومت اسد بر علیه گروه‌های نظامی تحریر الشام بکند.

ثالثاً تهدید اسرائیل در جنگ با ایران در آینده و در دولت ترامپ، امکان حضور سپاه و بسیج، حزب پادگانی خامنه‌ای در جنگ داخلی این بار سوریه، در حمایت از حکومت بشار اسد را نداشت.

رابعاً جنگ گروه حشدالشعبی عراق و حوثی‌های یمن با اسرائیل در حمایت از مردم فلسطین در غزه، امکان شرکت این گروه‌ها هم (مانند جنگ داخلی قبلی) در جنگ فعلی داخلی سوریه در حمایت از حکومت بشار اسد نداشتند.

خامساً در این جنگ داخلی سوریه، از گروه احرار الشام (برعکس جنگ داخلی قبلی

سوریه که رهبری گروه‌های نظامی در دست گروه داعش بودند، و همین امر باعث گردید تا تقریباً تمام ارتش‌های جهانی از امپریالیسم آمریکا و روسیه و غرب تا سپاه و بسیج حزب پادگانی خامنه‌ای در سرکوب آن گروه‌های نظامی تحت رهبری داعش شرکت کنند اما در جنگ داخلی فعلی که باعث سقوط حکومت بشار اسد گردید، رهبری این گروه‌های نظامی گروه‌های ملی و وطنی تحت‌عنوان تحریر الشام هستند) هر چند که بخشی از آنها باقیمانده گروه داعش در شکل لباس جدید می‌باشند، ولی اکثریت آنها گروه‌های وطنی و اخوان المسلمین می‌باشند. علی‌ایحال، این همه باعث گردید که (برعکس جنگ قبلی درونی سوریه، که گروه‌های نظامی تحت رهبری داعش توسط تمامی کشورهای جهان سرکوب شدند) این بار کنش‌گران تحریر الشام از حمایت مردم سوریه هم برخوردار شدند.

سادسا در جنگ درونی فعلی سوریه نه تنها سپاه و بسیج رژیم مطلقه فقهاتی به حمایت نظامی از حکومت اسد نپرداختند و نه تنها گروه‌های مقاومت اعم از حزب‌الله و حشدالشعبی و حوثی‌ها نتوانستند با حضور نظامی در جنگ به حمایت از بشار اسد پردازند، بلکه خود پوتین و نیروی هوایی ارتش روسیه، که در جنگ داخلی قبلی محور اصلی جنگ در حمایت از حکومت بشار

اسد بودند، به‌علت جنگ اوکراین، نتوانستند حمایت چندانی از حکومت اسد بنمایند. لهذا این همه باعث گردید که در جنگ داخلی فعلی، ارتش سوریه به‌صورت تک و تنها در برابر گروه‌های نظامی صاحب سازماندهی و سلاح‌های سنگین و سبک مدرن غربی و تمرین دیده تحریر الشام قرار گرفت. لذا از آنجایی که ارتش سوریه دریافت که توان مقاومت در برابر گروه‌های نظامی تحریر الشام ندارد، همین امر باعث گردید که ارتش سوریه در برابر این گروه‌های نظامی عقب‌نشینی کردند. در نتیجه گروه‌های نظامی در مدت کمتر از یک هفته توانستند شهر به شهر و منطقه به منطقه سوریه را آزاد کنند و دمشق پایتخت سوریه را محاصره کنند، البته قبل از ورود به دمشق با حکومت اسد جهت ترک قدرت به‌صورت مسالمت‌آمیز وارد مذاکره شدند، لذا از آنجایی که بشار اسد دریافت که هیچ‌گونه توان مقابله با این گروه‌های نظامی را ندارد فرار را بر قرار ترجیح داد و با رفتن او سوریه به‌طور کامل آزاد شد.

باری، در این شرایط که سوریه پس از سال‌ها حاکمیت استبداد و دیکتاتوری آزاد گردیده، در شرایط جدیدی قرار گرفته که خودویژگی‌های آن عبارتند از اینکه:

الف - بالاخره مردم سوریه از فشار حاکمیت یک خانواده (اسد) دیکتاتور و خون‌خوار رهایی پیدا کردند، و اکنون جشن و شادی

این رهایی در سرتاسر کشور سوریه برقرار است.

ب - با فروپاشی نظام استبداد و دیکتاتوری اسد در سوریه، نظام‌های دیکتاتوری و استبداد از شمال آفریقا تا جنوب، غرب و شرق آفریقا، و از شمال آسیا تا جنوب و شرق و غرب آسیا، دچار هراس از فروپاشی و بازتولید زلزله‌ای عظیم‌تر از بهار عربی گذشته شده‌اند.

ج - فروپاشی نظام استبدادی و دیکتاتوری خون خوار اسد در سوریه برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر کشور ایران، این فروپاشی باعث نابودی «عمق استراتژیک و خط مقاومت حزب پادگانی خامنه‌ای گردید». عنایت داشته‌باشیم که آن چنانکه فوقاً مطرح کردیم، سوریه با بشار اسد گرانی گاه عمق استراتژیک و خط مقاومت حزب پادگانی خامنه‌ای بودند (که شامل گروه‌های حوثی‌های یمن، حشدالشعبی عراق و نجبا سوریه تا حزب‌الله لبنان می‌شدند) بنابراین، با فروپاشی حکومت دیکتاتوری و استبداد اسد بر سوریه، تمام این رشته‌های بافته شده حزب پادگانی خامنه‌ای پنبه گردید. مهمتر از آن اینکه با فروپاشی نظام دیکتاتوری اسد بر سوریه رژیم مطلقه فقهاتی هم دچار لرزه همه جانبه درونی گردید، زیرا بدون تردید اگر بهار عربی ضد دیکتاتوری و استبدادی در مرحله اول، از خیزش توده‌ای مردم تونس بر علیه دیکتاتور حاکم شروع گردید، «در مرحله دوم،

در کشور ایران بازتولید خیزش ضد استبدادی در ادامه خیزش پاییز ۱۴۰۱ خواهد بود.»

د - با فروپاشی حکومت استبداد و دیکتاتوری حکومت اسد در سوریه، خط مقاومت رژیم مطلقه فقهاتی بر علیه رژیم جنگ‌طلب و فاشیستی اسرائیل جهت کسب هژمونی در منطقه و بر هلال شیعیه دچار فروپاشی گردیده‌است، که این امر شرایط برای سوء استفاده رژیم فاشیستی اسرائیل فراهم کرده است، تا از یک‌طرف «شعار جدیدی برای به محاق کشیدن شعار مبارزه مردم فلسطین استفاده کند، و از طرف دیگر با اشغال بخش‌هایی از خاک سوریه و تضعیف قدرت نظامی کشور سوریه و به چالش کشیدن یکپارچگی خاک سوریه، دشمن شرقی خود را حذف نماید و با بازتولید جنگ با حزب‌الله (در شمال اسرائیل) و سرکوب فراگیر مردم فلسطین (در جنوب اسرائیل) شرایط برای نظم جدید خاورمیانه و اسرائیل بزرگ تحت هژمونی فاشیست اسرائیل فراهم می‌شود». اما در خصوص آفت‌هایی که نیروهای نظامی تحریر الشام، جانشین نظام دیکتاتوری اسد تهدید می‌کند:

اولاً جنگ داخلی با تحریک ترکیه علیه نیروهای کرد که در منطقه شمال سوریه حاکمیت دارند. یادمان باشد که اردوغان دیکتاتور ترکیه با هر گونه خودمختاری کردها در ترکیه مخالف است چرا که این امر

باعث تحریک بیشتر حزب پ. ک. ک در ترکیه می‌باشد، می‌گردد.

ثانیاً رشد تضاد درونی میان گروه‌های مختلف نظامی تحریر الشام، که حکومت اسد را سرنگون کرده‌اند، باعث جنگ داخلی می‌شود که «خود این امر در تحلیل نهایی باعث حاکمیت گروه‌های نظامی بر کشور سوریه تکه تکه شده همراه با نابود شدن وعده‌های دموکراسی می‌گردد.»

ثالثاً پیوند گروه‌های نظامی تحریر الشام سوریه با امپریالیسم آمریکا و ترکیه استقلال کشور سوریه تکه تکه شده را بر هم می‌زند. بنابراین برای مقابله با این آفات تنها رهایی که وجود دارد «بر پایی و استقرار نهاد دموکراسی و روند دموکراتیک به صورت سراسری کشور سوریه می‌باشد». تعویق زمان برای برپایی دموکراسی در جامعه سوریه و حاکمیت گروه‌های نظامی تحریر الشام، باعث بازتولید استبداد و دیکتاتوری حتی در شکلی بدتر از گذشته می‌شود.

اما درس بزرگی که سرنگونی حکومت خاندان اسد در سوریه و حاکمیت گروه نظامی تحریر الشام برای کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط دارد، اینکه «برای نهادینه کردن عدالت در جامعه ابتدا باید آزادی و دموکراسی سیاسی در جامعه به صورت دموکراتیک تکوین یافته از پایین شکل بگیرد، نه در شکل تزریق شده از بالا به صورت

موقت». علی‌هذا، تا زمانی که «دموکراسی تکوین یافته از پایین در جامعه به صورت دموکراتیک نهادینه نشود، امکان نهادینه کردن عدالت در مؤلفه‌های مختلف آن، اعم از عدالت سیاسی، عدالت اقتصادی، عدالت اجتماعی، عدالت فرهنگی و عدالت اخلاقی وجود ندارد». بنابراین، در این رابطه می‌باشد که «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۸ سال حیات درونی و برونی خودش، چه در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران، در چارچوب شعار استراتژیک: «آگاهی، آزادی، برابری» عدالت مورد اعتقاد خودش بر پایه «آگاهی» و سپس «آزادی» در چارچوب دموکراسی دموکراتیک تکوین یافته از پایین و «برابری» در عرصه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و فرهنگی تعریف کرده است.»

باری، در خصوص آتش بس در غزه و غرب رود اردن فراموش نکنیم که ترامپ اهمیت چندانی برای تبدیل سرزمین‌های فلسطینی به یک کشور مستقل ندارد. و در تحلیل نهایی به نفع جناح راست افراطی حاکم اسرائیل است که در این شرایط به دنبال الحاق کرانه باختری به خاک اسرائیل و به طور کلی به دنبال نظم جدیدی در خاورمیانه با محور اسرائیل می‌باشد، البته شرایط جدید سوریه اوضاع را برای تصرف بیشتر خاک سوریه در راستای نظم جدید خاورمیانه و دستیابی به



اسرائیل بزرگ فراهم می‌سازد. نزدیک به ۱۵ ماه از جنگ رژیم جنگ‌سالار اسرائیل بر علیه مردم فلسطین می‌گذرد، در حالی که ۴۵ هزار نفر انسان بی دفاع فلسطینی اعم از کودک و پیر و زن و مرد کشته شده‌اند. «تعداد کودکان کشته شده فلسطینی بیش از ۱۵ هزار نفر می‌باشد. و بیش از ۱۳۰ هزار نفر از مرم فلسطین هم زخمی شده‌اند». در تمام نوار غزه کمتر ساختمانی پیدا می‌شود که سر پا مانده باشد. ۷۰ درصد از منابع آب غزه به‌طور کامل نابود شده‌است، ارتش اسرائیل آگاهانه بیش از ۵۵ هزار اصله درخت را در غزه ریشه کن کرده است، تا آثار حیات از منطقه به‌طور کامل زدوده شود.

یادمان باشد که جنگ و نسل‌کشی مردم غزه «در چارچوب پروژه کانال بن‌گورین رژیم صهیونیستی اسرائیل می‌باشد، که تلاش می‌کنند، که در چارچوب این پروژه کانالی که از غزه می‌گذرد، جایگزین کانال سوئز بکنند. این کانال خلیج عقبه را در دریای سرخ به دریای مدیترانه متصل می‌کند. گرچه این کانال طولانی‌تر از کانال سوئز می‌باشد، اما با ظرفیت بیشتر و خارج از کنترل مصر شکل می‌گیرد، زیرا در گذشته بارها مصر از عبور کشتی‌های اسرائیل به اسرائیل و یا از اسرائیل به دیگر کشورها مسدود می‌کرده‌است. همچنین این کانال می‌تواند جایگزینی برای جاده ابریشم جدید چین بشود». قبلاً این‌گونه

برنامه‌ریزی شده بود تا از دریای مدیترانه این کانال شروع بشود و در غزه به پایان برسد. اما اخیراً تصمیم گرفته شده‌است که با پاک‌سازی قومی در غزه، و کوتاه کردن طول کانال، از مسیر غزه مزایای جدیدی در این رابطه برای اسرائیل به وجود بیاید. همچنین در چنین شرایطی «رژیم فاشیستی اسرائیل تلاش می‌کند تا دامنه جنگ را به ساحل غربی رود اردن و منطقه تحت حاکمیت دولت خودمختار فلسطین، سوریه و حتی عراق و یمن و بالاخره ایران بکشد. بی شک تداوم این جنگ کل منطقه خاورمیانه را تحت‌تأثیر قرار خواهد داد و جنگ منطقه ویران‌گر و خانمان‌سوز که بیش از ۱۵ ماه گذشته در ۷ اکتبر ۲۰۲۴ شروع شده‌است تمام منطقه را در بر خواهد گرفت.»

در خصوص شاخص دوم که بیش از ۱۰۰۰ روز یا حدود ۳ سال از عمر جنگ روسیه و اوکراین می‌گذرد، حدود ۲۰ درصد از خاک اوکراین (از جمله کریمه که روسیه در سال ۲۰۱۴ اشغال کرده بود) به تصرف نیروهای روسیه درآمده‌است. و از ماه گذشته پیشروی ارتش روسیه سرعت گرفته است. این پیشروی همراه با تلفات سنگین برای ارتش اوکراین نیز بوده است. پر پیداست که اوکراین از حمایت متحدان غربی در طول سه سال جنگ برخوردار بوده است. و تاکنون میلیاردها دلار کمک مالی و نظامی از امپریالیسم آمریکا

و اتحادیه اروپا دریافت کرده است. البته پس از پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نگرانی اوکراین از کاهش حمایت امپریالیسم آمریکا است. در حال حاضر، ۹۸ درصد از استان لوهانسک و ۶۱ درصد از استان دونتسک در شرق اوکراین، و ۷۲ درصد از استان زاپریژیا در جنوب شرقی، ۷۱ درصد از استان خرسون، حدود یک درصد از استان می‌کولایف در جنوب و حدود دو درصد از استان خارکیف در شمال اوکراین تحت اشغال روسیه درآمده است. به گزارش سازمان ملل متحد، بیش از ۱۲ هزار نفر غیر نظامی در اوکراین کشته و بیش از ۲۷ هزار نفر هم زخمی شده‌اند. بر اساس همین گزارش از آغاز تاکنون حدود ۴۰۰ غیر نظامی در روسیه کشته و هزار و صد نفر هم زخمی شده‌اند. به گزارش سازمان ملل متحد، تهاجم گسترده نظامی روسیه باعث شده که پیش از ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ (آغاز جنگ روسیه با اوکراین) یک سوم شهروندان اوکراینی خانه‌های خود را ترک کنند، بر اساس این گزارش مداخله نظامی روسیه در اوکراین تقریباً یک و نیم میلیون نفر را مجبور کرده تا مناطق اشغال شده در کریمه و استان‌های دونتسک و لوهانسک را ترک کنند. و پس از شروع جنگ شمار کسانی که از مناطق اشغال شده اوکراین فرار کرده‌اند به ۴/۶ میلیون نفر رسیده. سازمان ملل گزارش داده که از آغاز جنگ

بیش از دو هزار بیمارستان و کلینیک پزشکی، حدود چهار هزار آموزشگاه ویران شده‌اند. روز سه شنبه ۱۹ نوامبر، برابر با ۲۹ آبان ۱۴۰۳، ارتش اوکراین ۶ موشک دوربرد ساخت آمریکا را به داخل خاک روسیه شلیک کرد همچنین روز ۳۰ آبان گزارش شد که ارتش اوکراین چند موشک دوربرد «سایه طوفان» ساخت بریتانیا چند نقطه در داخل خاک روسیه را هدف قرار داده است. عکس‌العمل دولت روسیه در مقابل اقدامات نظامی اخیر اوکراین شدید بود. پوتین رئیس‌جمهور روسیه، در همان روز «دکترین هسته‌ای به‌روز شده روسیه را امضا کرد». این اقدام به معنی آن است که: «اگر روسیه هدف حمله متعارفی قرار گیرد که با حمایت یک کشور مجهز به سلاح هسته‌ای انجام شده باشد، ممکن است به فکر استفاده از سلاح هسته‌ای باشد.»

نیویورک‌تایمز در روز یکشنبه ۲۷ آبان ۱۴۰۳ به نقل از مقامات آمریکایی نوشت که: «بایدن مجوز حمله به عمق خاک روسیه را با موشک‌های آمریکایی صادر کرده است. این مجوز مربوط به استفاده از سلاح‌هایی است که به سامانه‌های موشکی تاکتیکی ارتش معروف هستند. بر اساس گزارش‌ها، این موشک‌ها قادر به هدف‌گیری دقیق بوده و رهگیری آنها نیز مشکل است.» روزنامه فیگارو چاپ پاریس مدعی شد که فرانسه و انگلیس هم از تصمیم بایدن حمایت کرده و اجازه دادن

ارتش اوکراین موشک‌های «اسکالپ و سایه طوفان» ساخت این دو کشور را علیه روسیه به کار گیرند. همزمان جوزف بورل مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا نیز با این جمله که «پوتین حاضر به مذاکره نیست» ضمن حمایت از تصمیم بایدن گفت: «همیشه از حمله به خاک روسیه حمایت کرده‌ام». ماریا زاخارووا سخنگوی وزارت امور خارجه روسیه در برابر سخنان آنها اعلام کرد که «استفاده کی‌یف از موشک‌های دوربرد برای حمله به خاک روسیه، به معنای مشارکت مستقیم آمریکا و متحدانش در درگیری با روسیه و تغییری اساسی در ماهیت و روند این جنگ است. پاسخ روسیه در چنین حالتی متوازن و کاملاً محسوس خواهد بود.»

به گزارش خبرگزاری تاس ولادیمیر جباروف معاون اول کمیته امور بین‌المللی مجلس اعلای روسیه در این رابطه گفت: «تصمیم واشنگتن برای اجازه دادن به اوکراین برای حمله به عمق جغرافیای روسیه با موشک‌های دوربرد آمریکا می‌تواند به جنگ جهانی سوم منجر شود، و پاسخی سریع دریافت خواهد کرد». فراموش نکنیم که قبل از این ولادیمیر زلنسکی رئیس‌جمهور اوکراین در جریان نشست شورای امنیت سازمان ملل در باره اوکراین گفته بود که: «جنگ میان روسیه و اوکراین را نمی‌توان تنها با مذاکره خاتمه داد، زیرا مسکو باید وادار به صلح شود». ولادیمیر

پوتین در ماه ژوئن سال جاری اعلام کرد که: «روسیه تنها در صورتی به جنگ در اوکراین پایان می‌دهد که اوکراین با کنار گذاشتن جاه طلبی‌های خود برای پیوستن به ناتو و واگذاری کل چهار منطقه مورد ادعای مسکو موافقت کند.»

اعلامیه ناتو در نشست اخیر تأکید دو چندانی بر «مسیر برگشت‌ناپذیر اوکراین برای یکپارچگی کامل یورو - آتلانتیک، از جمله عضویت در ناتو دارد» و این در حالی است که «روسیه هرگز عضویت اوکراین در ناتو را نخواهد پذیرفت، این یعنی تعهد بازگشت‌ناپذیر به جنگ». در همین اجلاس همچنین بر تصمیم ناتو برای ادامه استقرار موشک‌های بالستیک تأکید شد. همان طور که قبلاً در لهستان و رومانی و ترکیه مستقر کردند که با توجه به این واقعیت که خروج امپریالیسم آمریکا از معاهده ضد موشک‌های بالستیک و قرار دادن آنها در لهستان و رومانی، ساختار کنترل تسلیحات هسته‌ای را عمیقاً بی ثبات کرده است. یکی از وزرای آلمانی اخیراً گفته است که «طی چند سال آینده، اروپا دو بار وارد جنگ خواهد شد» از جنگ با چنان لحن عادی صحبت می‌شود که انگار جان انسان‌ها و صدها میلیون کشته در دو جنگ جهانی، در کره، ویتنام، اندونزی، آمریکای مرکزی، الجزایر، آنگولا، موزامبیک، عراق، افغانستان، لیبی، سوریه، و فلسطین، و... بی اهمیت

است. همچنین تعجب آور است که «تهدید هسته‌ای که برای چندین دهه به دلیل خاطره وحشتناک هیروشیما و ناکازاکی و فاجعه عظیمی که در پی داشت، عامل بازدارنده بزرگ جنگ بود، اکنون به‌عنوان یک احتمال واقعی در محافل نظامی دیده می‌شود.»

قابل ذکر است که در جنگ جهانی دوم پس از تخریب وحشتناک و میلیون‌ها کشته، امپریالیسم آمریکا بدون آسیب و از نظر تکنولوژیکی به‌عنوان پیشرفته‌ترین اقتصاد جهان بیرون آمد. علاوه بر داشتن بمب اتمی و انداختن آن دو بار در ژاپن و داشتن قوی‌ترین نیروی دریایی و هوایی جهان به‌زودی «سیا» (آژانس اطلاعات مرکزی) را هم ایجاد کردند تا به کمک آن بتوانند در هر زمان، هر کجا که امکان‌پذیر باشد سلطه سیاسی خود را حفظ کنند. هر چند در سال ۱۹۴۵ بیش از ۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی جهان را آمریکا به خود اختصاص می‌داد، اما در سال ۱۹۶۰ به چهل درصد رسید، زیرا در اواسط دهه ۱۹۶۰ کشورهای جنگ زده فرانسه، آلمان، ژاپن، بریتانیا تا حدی بهبود یافتند. به‌طوری‌که کمپانی‌های آنها قادر به رقابت با شرکت‌های آمریکا در اروپا و ژاپن بودند. در دهه ۱۹۷۰، برخی از این شرکت‌ها در حال رقابت با شرکت‌های امپریالیسم آمریکا بودند و وضعیت رقابتی خود را در برابر شرکت‌های آمریکایی افزایش می‌دادند. در سال ۱۹۸۰

میزان تولید ناخالص داخلی امپریالیسم آمریکا به حدود ۲۵ درصد کاهش یافت و در سال ۲۰۰۰ به حدود ۲۰ درصد رسید و از آن زمان روندی رو به کاهش داشته است.

در رابطه با روابط جهانی ایجاد شده پس از سال ۱۹۴۶، این روابط به‌مدت نزدیک به نیم قرن بدون تغییر باقی‌ماند در این مدت جهان به دو بلوک غول‌پیکر تقسیم شده بود که اتحاد جماهیر شوروی در یک‌طرف و امپریالیسم آمریکا در طرف دیگر قرار داشت. این دو بلوک بزرگ در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. امپریالیسم آمریکا از طریق فشار اقتصادی و نظامی و خشونت دولت‌ها را مجبور می‌کرد که در برابر اراده آنها خم شوند، رهبرانی را که تهدید به نظر می‌رسیدند، حذف می‌گردید، و برای تضمین تسلط نیروی نظامی می‌فرستاد. به‌عنوان مثال در سال ۱۹۵۳ دولت محمد مصدق را سرنگون کرد زیرا او صنعت نفت ایران را ملی کرد. اما پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ این روابط تغییر کرد. پس از سقوط شوروی، «امپریالیسم آمریکا تنها ابر قدرت جهان شد. با قدرتی بی‌حد و حصر و گستاخی بی‌اندازه قرار بود دکترین حق مداخله در هر نقطه جهان دخالت در امور داخلی کشورهای به ظاهر مستقل، جاسوسی، سرنگونی دولت‌ها، بمباران و ترور را داشته و در صورت لزوم از مجازات مصونیت داشته‌باشد». فروپاشی بلوک شرق به امپریالیسم آمریکا

اجازه داد، تا در مناطقی که قبلاً حوزه‌های نفوذ شوروی بود، مداخله کند. لهستان و دیگر کشورهای اروپای شرقی و بالتیک را وارد ناتو کردند. سناریوی جهان اکنون بسیار متفاوت است. «زیرا امپریالیسم آمریکا قدرت‌مندترین کشور امپریالیستی روی کره زمین است». با این حال در بلندمدت کاهش نسبی مهمی را تجربه کرده است. وزن آن در اقتصاد جهانی از زمان جنگ جهانی دوم کاهش یافته است. ظهور روسیه و چین به‌عنوان کشورهای قدرتمند سرمایه‌داری تضادهای جدیدی ایجاد می‌کند. اکنون می‌دانیم که رقیب بزرگ امپریالیسم آمریکا «چین» است، که در حال نشان دادن عضله و عقب راندن نفوذ آمریکا در نقاط مختلف جهان به‌ویژه در جنوب شرقی و اقیانوس آرام است.» در این شرایط آنچه منابع سودآوری سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم جهانی تعیین می‌کند عبارتند از: اولاً شرکت‌های تولید تسلیحات جنگی بیشترین سود را نصیب خود می‌کنند. به‌عنوان مثال صنعت نظامی امپریالیسم آمریکا که ۴۵ درصد از تجارت تسلیحات جهان را کنترل می‌کند. سود آن با جنگ اوکراین و جنگ در غزه تصاعدی افزایش یافته است.

ثانیاً سرمایه مالی که از این جنگ‌ها بی نصیب نیست. اوکراین در حال حاضر سومین بدهکار بزرگ صندوق بین‌المللی پول است. ثالثاً دسترسی کمپانی‌ها به منابع طبیعی

حدود ۳۰ درصد از ۳۳ میلیون هکتار از زمین‌های قابل کشت غنی اوکراین که سید نان اروپا محسوب می‌شود. در حال حاضر متعلق به ده شرکت بزرگ کشاورزی و صنعتی خارجی است. در ماه دسامبر سال گذشته، بایدن مجوز رکورد ۸۸۶ میلیارد دلاری را برای هزینه‌های «دفاع ملی» سال ۲۰۲۴ امضا کرد که شامل بودجه برای پنتاگون و کار روی سلاح‌های هسته‌ای در وزارت انرژی می‌شود. ده‌ها میلیارد دلار کمک نظامی احتمالی به اوکراین و اسرائیل را هم به این مبلغ اضافه کنید. بایدن چنین هزینه‌ای برای اولین بار که در سال جاری مبلغ آن به بیش از ۹۰۰ هزار میلیارد دلار رسیده است، به ثبت رسانید. تنها چند مقایسه میزان بی‌سابقه این بودجه نظامی امپریالیسم آمریکا را نشان می‌دهد که هزینه سالانه هواپیماهای جنگی پر هزینه اف ۳۵ به‌تنهایی بیشتر از کل بودجه مراکز کنترل و پیشگیری از بیماری است. در سال ۲۰۲۰ ارزش قراردادهای لاکهید مارتین با پنتاگون بیش از مجموع بودجه وزارت امور خارجه و آژانس توسعه بین‌المللی بود. هزینه یک ناو هواپیما با سیزده میلیارد دلار، بیش از بودجه سالانه سازمان حفاظت از محیط زیست است.

پایان

## تعمیق و بن بست «ابر بحران اقتصادی» همراه با گران‌ی، بیکاری، فقر، رکود، تورم، فساد و استبداد

خرید خود را از دست داده و ۳۰ درصد جمعیت ایرانیان به خط مطلق فقر سقوط کرده‌اند. یعنی از هر سه نفر ایرانی یک نفر به خط فقر مطلق رسیده است.» طبق همین آمارهای مهندسی شده مرکز آمار رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم «تورم در سال ۱۴۰۳ به ۳۵ درصد رسیده است.» فراموش نکنیم که «بهای دلار یا بهتر بگوییم، کاهش ارزش ریال به هر دلار، برابر با ۷۳۰ هزار ریال رسیده است.» همچنین کسری بودجه سال جاری (۱۴۰۳) طبق گفته ناصر همتی وزیر اقتصاد «به ۸۰۸ هزار میلیارد تومان رسیده است.» در نتیجه همین کسری بودجه سال جاری باعث شده که «حتی یارانه نقدی دهک‌های درآمدی چهار تا نهم در آبان‌ماه سال جاری نتوانستند در خود آبان‌ماه پردازند و به جای آن در آذر ماه به حساب سرپرستان

تجارت نیوز در گزارشی به نقل از مرکز آمار رژیم مطلقه فقه‌ای، نتایج طرح آمارگیری هزینه و درآمد خانوارها در سال گذشته شمسی (۱۴۰۲) را منتشر کرده است. بر اساس این گزارش «متوسط هزینه سالانه زندگی در تهران ۳۳۰ میلیون تومان رسیده و شهرهای استان البرز و فارس در رده‌های بعدی قرار گرفته‌اند. بالاترین رقم هزینه سالانه زندگی خانوارهای روستایی ۱۸۳ میلیون تومان، به روستاهای استان بوشهر مربوط است.» طبق آخرین گزارش مرکز آمار رژیم مطلقه فقه‌ای در سال ۱۴۰۳، از رشد شدید قیمت اقلام خوراکی در چند سال گذشته حکایت دارد. زیرا قیمت‌ها از سال ۱۳۹۶ تا ۱۴۰۳ رشد چشم‌گیری داشته است که عبارتند از:

قیمت برنج از حدود ۱۲ هزار و ۵۰۰ تومان (سال ۱۳۹۶) به ۱۱۲ هزار تومان (سال ۱۴۰۳).

گوشت گوسفند از ۳۶ هزار تومان به بیش از ۵۹ هزار تومان.

گوشت مرغ از ۷ هزار تومان به بیش از ۸۳ هزار تومان.

یک لیتر شیر از دو هزار ۶۰۰ تومان به بیش از ۳۲ هزار و ۸۰۰ تومان.

هر کیلو تخم‌مرغ از شش هزار و ۴۰۰ تومان به ۶۲ هزار و ۲۰۰ تومان.

هر کیلو قند از چهار هزار تومان به بیش از ۴۸ هزار تومان.

هر کیلو چای از ۳۸ هزار تومان به بیش از ۴۶۹ هزار تومان افزایش پیدا کرده است.

علی‌هذا این‌همه باعث گردیده که با افزایش قیمت مواد خوراکی و مسکن در ۷ سال گذشته، «خانوارهای بسیاری قدرت

خانوارها واریز شده است». لازم به ذکر است که تا قبل از بهمن ماه ۱۴۰۲، بیشتر پرداخت یارانه نقدی تا روز بیستم هر ماه پرداخت می‌شد. اما از بهمن ماه ۱۴۰۲ پرداخت یارانه‌ها بر اساس زمان بندی انجام می‌شد. بدین صورت مستمری مددجویان کمیته‌امداد و سازمان بهزیستی بیستم هر ماه و یارانه نقدی معیشتی خانوارهای دهک یکم تا سوم، درآمدی به مبلغ ۴۰۰ هزار تومان به‌ازای هر نفر بیست و پنجم (۲۵ ام) هر ماه و یارانه نقدی و معیشتی سایر خانوارهای مشمول به‌ازای هر نفر ۳۰۰ هزار تومان سی‌ام هر ماه پرداخت می‌شد. اما در آبان‌ماه ۱۴۰۳، هیچ‌کدام از یارانه‌های فوق پرداخت نشد و پرداخت آنها به آذر ماه ۱۴۰۳ حواله شدند. مع‌هذا، طیبه حسینی، سخنگوی سازمان هدفمندی یارانه‌ها در واکنش به عدم پرداخت یارانه آبان‌ماه ۱۴۰۳ و پرداخت آن در آذر ماه گفت: «موضوع منابع ارتباطی به سازمان هدفمندی ندارد و این مسئله در حیطه اختیارات سازمان برنامه بودجه است که فرایند انجام کار آن مقدار در آن زمان پرشده است.»

باری، در روزهای گذشته مرکز پژوهش‌های مجلس رژیم مطلقه فقهاتی گزارشی درباره کاهش تولید و فروش محصولات صنعتی منتشر کرد. بر اساس این گزارش شاخص تولید شرکت‌های صنعتی بوردی که بزرگ‌ترین کارخانجات صنعتی را شامل می‌گردد، در تیر ماه سال جاری (۱۴۰۳) نسبت به ماه خرداد سال جاری ۸ درصد کاهش

داشته است. در این بازه زمانی شاخص فروش محصولات صنعتی حتی بیش از شاخص تولید کاهش یافته است. به گزارش این مرکز، شاخص فروش محصولات این مرکز صنعتی در تیرماه سال جاری نسبت به تیر ماه سال گذشته ۵/۴ درصد و نسبت به خرداد ماه سال جاری ۹/۸ درصد کاهش یافته است که خود این امر بیانگر کاهش بیشتر تقاضا است. که با کاهش خدمات خرید مردم ارتباط مستقیمی دارد.

فروش سیمان حدود ۲۰ درصد و محصولات فلزی (به‌جز ماشین آلات و تجهیزات) بیش از ۲۰ درصد کاهش یافته است. شاخص تولید فروش محصولات غذایی و آشامیدنی نیز در تیرماه سال جاری نسبت به ماه مشابه سال قبل ۷/۸ درصد و نسبت به خرداد سال جاری ۱۱/۲ درصد کاهش یافته است. تولید دارو در این بازه زمانی نسبت به تیرماه سال گذشته کاهش ۱۶/۸ درصد و نسبت به خرداد سال جاری ۲۰/۱ درصد کاهش یافته است. شاخص تولیدات شرکت‌های معدنی نیز نسبت به ماه مشابه سال گذشته ۱۸/۴ درصد و نسبت به ماه خرداد با کاهش ۱۷/۸ درصد همراه بوده است.

یک نمونه روشن از «تعمیق بحران اقتصادی رکود - تورمی وضعیت بورس است. از بورس به‌عنوان دماسنج اقتصادی و یا آئینه‌ی اقتصاد که با نگاه به آن می‌توان به بررسی و تحلیل وضعیت اقتصادی پرداخت.» در کشور ایران ارزش بازار بورس طی سه سال گذشته «از ۲۳۰ میلیارد تا ۱۳۰ میلیارد

واحد سقوط کرده است». به عبارت دیگر ارزش واقعی و نه ریالی سهام‌داران شرکت‌های بورسی در این مدت به حدود نصف کاهش یافته است. همچنین سود شرکت‌های بورسی نیز از حدود ۳۴ درصد در سال ۱۴۰۱، به کمتر از ۱۴ درصد سال ۱۴۰۲ رسیده است.

تورم افسار گسیخته که در طول سه سال گذشته بی سابقه بوده است، همراه با کاهش شدید حقوق و دستمزدهای واقعی، قدرت خرید اردوگاه عظیم زحمت‌کشان کار و زحمت جامعه ایران را ساقط کرده و این امر باعث گردیده است که گروه‌های بزرگ‌تری از مردم ستمدیده ایران به زیر خط فقر کشیده شده‌است. در همین روزها علاوه بر اینکه قیمت نان ۱۰۰ درصد افزایش پیدا کرده، با تصویب سازمان غذا و دارو، قیمت داروهای تولیدی کارخانجات ۵۰ درصد افزایش یافته، و علاوه بر افزایش ۴۰۰ درصدی قیمت بنزین سوپر و افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت آب و برق و گاز، دولت به دنبال افزایش قیمت بنزین و مشتقات دیگر سوخت در چارچوب شکل غیر یک‌باره‌ای یا غیر شکی، که در آبان‌ماه ۹۸ اتفاق افتاد، می‌باشد.

در خصوص تعمیق رکود اقتصادی «تمامی اخبار حکایت از سرعت‌گیر بیشتر رکود در سال جاری دارد». به گفته الوندیان دبیر انجمن کارفرمایی، صنعت سیمان نسبت به سال گذشته با کاهش تولید ۷۰ درصدی روبه‌رو می‌باشد. تولید خودرو در سه کارخانه، ایران خود رو، سایپا و

پارس‌خودرو در فروردین ماه سال جاری، نسبت به سال گذشته ۲۱ درصد کاهش داشته است. بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های اتاق بازرگانی، «یک پنجم ظرفیت کارخانجات صنایع پتروشیمی ایران بدون استفاده مانده‌است. صادرات محصولات پتروشیمی نیز مانند آهن و فولاد، در دو سال اخیر کاهش زیادی داشته است». در ۲۹ بهمن ماه سال گذشته حمید حسینی رئیس اتحادیه صادر کنندگان فراورده‌های نفتی از کاهش شدید صادرات محصولات پتروشیمی به کمتر از ۹ میلیون در ۹ ماهه اول سال جاری خبر داده. حتی اگر صادرات گوگرد و بخشی از صادرات گاز مایع را هم جز محصولات پتروشیمی حساب کنیم، قطعاً نمی‌توانیم به ارقام صادرات سال‌های گذشته برسیم و قطعاً صادرات امسال کمتر از ۱۰ میلیارد دلار خواهد شد.

در خصوص آمار نرخ بیکاری، مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب آمارهای دست‌ساز و مهندسی‌شده‌اش، مدعی است که «ز سه ماهه اول سال جاری، نرخ بیکاری نسبت به سه ماه زمستان سال گذشته کاهش یافته و به ۸/۹ درصد رسیده است.» در غیر واقعی بودن این آمار و مهندسی بودن آن جای تردیدی نیست. البته عنایت داشته‌باشیم که مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «مبنای محاسبات بیکاری در کشور، به‌طور غیر واقع در نظر می‌گیرد». یعنی در این محاسبات «هر کس که هفته‌ای یک ساعت هم کار بکند، شاغل به حساب



می‌آید همچنین کسانی که بنا به دلایلی به‌طور موقت کارشان را تعطیل کرده باشند، نیز شاغل به حساب می‌آیند». آنچه که در غیر واقعی بودن ادعای مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌افزاید، اخبار هر روزه‌ای در زمینه تعطیل شدن مراکز تولیدی و خدماتی است که در مورد رکود فعالیت‌های ساختمانی منتشر می‌شود. چگونه است که در حالی که مطابق «بررسی‌های صندوق بین‌المللی پول، نرخ رشد اقتصادی در ایران منفی است و هر ساله هزار فرصت شغلی از دست می‌رود. مرکز آماری رژیم مطلقه فقهاتی، بیکاری را کاهش یافته تعریف می‌کند؟» یک بخش مهم بیکاری کشور، خیل عظیم بیکاران تحصیل کرده دانشگاهی و دبیرستانی است. مطابق آمارهای انتشار یافته مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی، اکنون حدود ۱۲ میلیون نفر از جمعیت ایران تحصیلات دانشگاهی دارند که «بیش از ۵۰ درصد جوانان فارغ‌التحصیل بیکار هستند.»

باری، عنایت داشته‌باشیم که فقر در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «هم ریشه در سیاست و هم در اقتصاد دارد». در زمینه سیاست رژیم مطلقه فقهاتی با مداخله در بحران‌های منطقه‌ای و اجرای پروژه‌های ماجراجویانه اتمی و صرف میلیاردها دلار برای گسترش مؤسسات مذهبی، همه اینها بر متن یک فساد نهادینه شده مالی، میلیاردها دلار از ثروت مردم این کشور و حاصل رنج و کار آنان را بر باد داده است.

در زمینه اقتصاد با پیروی «از اقتصاد نئو لیبرالیستی یعنی خصوصی‌سازی‌ها، حذف سوبسیدها و کاستن از خدمات اجتماعی، تعدیل نیروی کار و بی‌کارسازی وسیع کارگران، همه اینها بر متن یک بحران اقتصادی مزمن از عوامل اصلی افزایش آمار گرسنگی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد». به قول اقتصادی کینزی: «هر گاه دولت دچار کسری بودجه یا بحران اقتصادی شد، با مانورهای مالی، گرفتن قرض از بانک‌ها، فروش اوراق قرضه از بحران عبور کرده، تا مجدداً تولیدات صنعتی و کشاورزی آن‌چنان رشد کند که با مالیات کسب‌شده، موفق به باز پس دادن قرض‌های خود شده و رفع کسری مالی را بکند.»

در کشوری که اقتصاد قادر به حل مشکلات معیشتی نیست، باید با سوبسید بر بنزین مردم، حداقل قیمت ممکن حتی کمتر از قیمت فعلی را بپردازد. رژیم مطلقه فقهاتی با تکیه بر اقتصاد رانتی با فروش مواد خام معدنی مثل نفت و گاز و مصرف ارز به‌دست آمده از آنها، نمی‌تواند راه دراز بیشتری را طی بکند. استفاده از این درآمد ملی، دست‌درازی به جیب مردم محسوب می‌شود. برای فهم تعمیق و بن‌بست ابر بحران اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، همراه با گرانی‌ها، بیکاری، فقر، رکود و تورم، بهترین سندی که آئینه تمام‌نمای اقتصادی یک کشور است، «سند بودجه» است که در رژیم مطلقه فقهاتی هر سال لایحه آن توسط دولت دست‌ساز رژیم

مطلقه فقهاتی، تحویل مجلس می‌گردد.

در خصوص لایحه بودجه ۱۴۰۴ که روز سه شنبه ۸ آبان ۱۴۰۳ توسط پزشک‌های تحویل مجلس دوازدهم رژیم مطلقه فقهاتی گردید، خود پزشک‌های در زمان تحویل این لایحه گفت: «رفتیم از رهبری اجازه گرفتیم که یک مقدار از ارزی را که وسط سال بعد از اینکه اعتراضات اجتماعی شکل گرفت، تازه می‌رفتیم ارز تقاضا می‌کردیم. بنابراین قبل از اینکه این اتفاقات بیفتد، رفتیم اجازه گرفتیم آوردیم توی بودجه...» وی در خصوص این لایحه بودجه گفت: «ناترازی در برق داریم، در آب داریم، در گاز داریم، همه این ناترازی‌ها نیاز به دخالت‌های علمی دارد و باید هر اقدامی را انجام بدهیم». در خصوص این لایحه بودجه، قادری نماینده مجلس دوازدهم گفت: «این بودجه می‌تواند مشکلاتی را ایجاد بکند و خدای نکرده جامعه را با تنش‌هایی مواجه بکند، و این شرایط بی‌ثبات کشور را نسبت به گذشته بی‌ثبات‌تر بکند.»

پژمان فر نماینده دیگر مجلس دوازدهم رژیم مطلقه فقهاتی در خصوص لایحه بودجه ۱۴۰۴ پزشک‌های گفت: «این بودجه، بودجه استقرایی است. اولین سالی است که یک دولت در ابتدای

سال سراغ صندوق توسعه می‌رود و این خطر است.» صمصام نماینده دیگر مجلس دوازدهم رژیم مطلقه فقهاتی در باره لایحه بودجه ۱۴۰۴ پزشک‌های گفت: «اگر می‌خواهیم نارضایتی مردم بیشتر بشود، به لایحه ۱۴۰۴ رأی بدهید. می‌خواهند آشوب ایجاد کنند و مردم را بکشاند توی خیابان. این بودجه خودش زمینه ناآرامی را در جامعه ایجاد می‌کند.» همان زمان روزنامه صبح امروز چاپ تهران در این رابطه نوشت: «نه تنها با حرف‌های گوشه و کنار خیابان و در تاکسی، بلکه بر اساس افکارسنجی‌های انجام شده از مراکز پژوهشی‌های مجلس نیز تورم احساس شده از سوی مردم نزدیک به دو برابر نرخ تورم رسمی اعلام شده در کشور هست.» اقتصاد در ایران رکوردار نرخ تورم دو رقمی در جهان است. آقا محمدی عضو تشخیص مصلحت‌نظام هم گفته‌است: «۱۹ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر از جمعیت در سراسر ایران وجود دارد که از امکانات اولیه زندگی مانند مسکن، اشتغال، بهداشت و درمان محروم هستند.»

پایان

وب سایت:

[www.pm-iran.org](http://www.pm-iran.org)

[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

ایمیل آدرس تماس:

[Info@nashr-mostazafin.com](mailto:Info@nashr-mostazafin.com)

## در حاشیه گفتگوی آبراهامیان

### در رابطه با مسائل سیاسی کلان جامعه بزرگ ایران

به انقلاب سیاسی بشود» که البته این انقلاب سیاسی در اندک مدتی به علت رهبری خمینی و حواریونش شکست خود و نتوانست با گسترش انقلاب سیاسی بدل به انقلاب اقتصادی و اجتماعی در جامعه بزرگ ایران بشود.

در این رابطه آبراهامیان در گفتگوی خودش می‌گوید: «در باب خیزش پاییز ۱۴۰۱ انتظارات اغراق‌آمیز یا خوش‌بینانه‌ای ایجاد شده‌است که این خیزش را به انقلاب تعریف کرده‌اند». او در تبیین خودش می‌گوید: «در مورد نحوه استفاده از کلمه انقلاب در خصوص خیزش پاییز ۱۴۰۱ اشتباهاتی صورت گرفته است». و در ادامه این موضوع است که او لازمه انجام یک انقلاب «عدم مشروعیت حاکمیت تعریف می‌کند» و از اینجاست که «او

از جمله مسائل مهم دیگری که آبراهامیان در این گفتگو در باره آن سخن می‌گوید: «موضوع ابر خیزش ملی پاییز ۱۴۰۱ است» که او در این رابطه کاربرد ترم و واژه «انقلاب» برای تعریف خیزش پاییز ۱۴۰۱ امری غلط می‌داند. البته در این خصوص نشر مستضعفین ایران (ارگان عقیدتی، سیاسی، جنبشی، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در چندین شماره (در سال‌های ۱۴۰۱ تا ۱۴۰۳) خود سخن گفته‌است، و به لحاظ جوهر، ابر خیزش ملی پاییز ۱۴۰۱ «ما آن ابر خیزش ملی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران را تنها یک ابر خیزش ملی تعریف کرده‌ایم»، و به دلیل اینکه «کنش‌گران ابر خیزش ملی پاییز ۱۴۰۱ نتوانستند توازن قوا در عرصه میدانی را به سود پایینی‌های قدرت و بر علیه بالایی‌های قدرت تغییر بدهند، حتی خیزش انقلابی هم ندانسته‌ایم».

بر این باور هستیم که «ابر حرکت خیزشی - جنبشی سال ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم دیکتاتوری و مستبد و کودتایی پهلوی، از بعد از ۱۸ شهریور ۵۷ با ورود جنبش کارگری و معلمان و دانشجویی به عرصه میدانی، توانست تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود پایینی‌های قدرت به وجود بیاورد، و از آن زمان، صورت خیزشی و جنبش ملی مردم ایران بدل به جنبش و خیزش انقلابی شد» و البته جنبش و خیزش انقلابی ۵۷ پس از ۵ ماه (از ۱۸ شهریور تا ۲۲ بهمن‌ماه) توانست رژیم استبدادی و کودتایی پهلوی را سرنگون کند و با آن بدل

در تبیین انقلاب ساسی دچار یک انحراف تئوریک می‌شود». زیرا برای مشخص کردن نظریه خودش در باب انقلاب بر پایه عدم مشروعیت، می‌خواهد موضوع انجام انقلاب ضد استبدادی ۵۷ را بر این مبنا تبیین کند و می‌گوید: «علت اینکه در سال ۵۷ خیزش مردم ایران توانست بدل به انقلاب بشود، عدم مشروعیت رژیم مستبد پهلوی بود» و بعد از طرح این رویکرد غلط، رویکرد غلط دیگری هم نتیجه‌گیری می‌کند. آنجا که می‌گوید: «علت اینکه خیزش پاییز ۱۴۰۱ نتوانست بدل به یک انقلاب (مانند انقلاب بهمن ۵۷) بشود، مشروعیت ۱۵ تا ۲۰ درصدی رژیم جمهوری اسلامی است.» برای آسیب شناسی این رویکرد آبراهامیان در خصوص ابر خیزش ملی ۱۴۰۱ و انقلاب ۵۷ باید عنایت داشته‌باشیم که عامل اصلی تکوین خیزش انقلابی در جامعه «تغییر توازن میدانی قوا به سود مردم یا پایینی‌های قدرت و بر علیه بالایی‌های قدرت می‌باشد». تازه «استحاله خیزش انقلابی به انقلاب هم در گرو رهبری و سازماندهی خیزش انقلابی است». معنای دیگر این حرف آن است که «حتی اگر یک خیزش ملی و عمومی بتواند تغییر توازن قوا به سود پایینی‌های جامعه و بر علیه بالایی‌های قدرت بدهد و بدل به خیزش فراگیر انقلابی بشود، خود این

خیزش انقلابی نمی‌تواند فی نفسه و بدون سازماندهی و رهبری و گفتمان و تاکتیک و استراتژی مشخص بدل به انقلاب سیاسی بشود». بنابراین علت اینکه ابر خیزش ملی پاییز ۱۴۰۱ نتوانست بدل به خیزش انقلابی و بعد از آن انقلاب سیاسی و سرنگونی حکومت بشود این بود که:

اولاً خود ابر خیزش ملی ۱۴۰۱ به‌علت عدم سازماندهی سراسری و رهبری نتوانست تغییر توازن قوای میدانی ایجاد نماید.

ثالثاً علت شکست ابر خیزش ملی پاییز ۱۴۰۱ و رکود بعدی الی الان جامعه سیاسی کشور ایران، معلول عدم خودسازماندهی و خود رهبری دینامیک تکوین یافته از پایین کنش‌گران بود.

ثالثاً جایگزین کردن شاخص عدم‌تغییر توازن قوا و یا عدم سازماندهی و رهبری دینامیک تکوین یافته از پایین با مشروعیت ۱۵ درصدی رژیم مطلقه فقهاتی، آن چنانکه آبراهامیان می‌گوید، یک غلط بزرگ است. چرا که عملکرد خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی به چالش کشیدن مشروعیت حاکمیت می‌باشد.

برای مثال در خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ و سرکوب هولناک آن شاهد بودیم که مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم آن‌چنان توسط مردم به چالش کشیده شد که رژیم مطلقه فقهاتی حتی با صندوق‌های

رای دست‌ساز و مهندسی شده خود رژیم هم نتوانست رأی ۴۰ درصد مشملین حق رأی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در انتخابات مجلس یازدهم را به‌دست بیاورند. آن چنانکه فضلی وزیر کشور دولت روحانی در معرفی نمایندگان مجلس یازدهم به خامنه‌ای گفت، «به‌خاطر سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ مردم شرکت گسترده در این انتخابات نکردند و در نتیجه برای اولین بار این انتخابات در طول عمر رژیم با تعداد کمتر از نصف آرا مردم انجام گرفت» بنابراین در همین رابطه است که آبراهامیان در تحلیل خود در خصوص عدم مشروعیت رژیم شاه به‌عنوان عامل اصلی سرنگونی آن رژیم می‌گوید: «مشکل اصلی رژیم شاه این بود که حکومت شاه هیچ مشروعیتی نداشت. ما هیچ نشانه‌ای مبنی بر اینکه رژیم حاکم به‌سمت فروپاشی برود نداریم. زیرا اگر چه نارضایتی عمومی زیادی در کشور وجود دارد، و رژیم به‌طور واضحی بین مردم محبوب نیست، اما هنوز آنها مشروعیت دارند» یعنی درست است که اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران دیگر رژیم را مشروع نمی‌دانند، اما این برای سرنگونی رژیم کافی نیست. نگاهی هر چند اجمالی به گفته‌های فوق آبراهامیان نشان می‌دهد که:

یکم - او عامل سرنگونی قدرت‌های حاکم

در هر جامعه‌ای مشروعیت صرف تعریف می‌کند.

دوم - آبراهامیان در این بیان و گفته خود حتی بین مقبولیت و مشروعیت هم اولویت اصلی به مشروعیت می‌دهد نه به مقبولیت. برای مثال در بیان فوق او می‌گوید، «اگر عدم مقبولیت رژیم در جامعه ۸۵ درصد باشد و مشروعیت رژیم ۱۵ درصد باشد، باز به‌خاطر همین ۱۵ درصد رژیم می‌تواند باقی به‌مانند». به‌عبارت دیگر آبراهامیان زمان سرنگونی یک رژیم را آن وقتی می‌داند که عدم مشروعیت رژیم به صد در صد برسد. مع‌الوصف، از اینجا است که او می‌گوید «رژیم شاه در سال ۵۷ هیچ مشروعیتی نداشت، اما رژیم حاکم در زمان خیزش پاییز ۱۴۰۱، پانزده درصد مشروعیت داشته است.»

سوم - برای آبراهامیان جوهر مشروعیت بین رژیم مستبد شاه و رژیم توتالیتریسم فقهاتی حاکم فرق نمی‌کند. مع‌هذا، به همین دلیل جوهر مشروعیت رژیم شاه با جوهر مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی یکسان می‌داند. در صورتی که پر واضح است که جوهر عدم مشروعیت رژیم شاه، «عدم آزادی سیاسی و استبداد و دیکتاتوری بود، اما جوهر مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، آن چنانکه خود رژیم مطلقه فقهاتی و خمینی از آغاز در چارچوب گفتمان ولایت فقیه خود

تبیین می‌کرده، مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی همان اعتقاد مردم به گفتمان ولایت فقیه است.» معنای دیگر این حرف این است که، «در چارچوب اعتقاد به ولایت فقیه خمینی که جوهر مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد، مشروعیت این رژیم از طرف آسمان تعیین می‌شود. در صورتیکه عدم مشروعیت رژیم شاه از طریق زمین و استبداد و عدم آزادی‌های سیاسی می‌باشد.»

فراموش نکنیم که رژیم شاه از زمان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و سرنگون کردن تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران (یعنی دولت مصدق) توسط دو امپریالیسم آمریکا و انگلیس و همکاری روحانیت حوزه‌های فقهاتی و دربار شاه، مشروعیت حداقلی خود از نظر مردم از دست داد. به بیان دیگر رژیم شاه از بعد از کودتای ۲۸ مرداد تنها بر سرنیزه حکومت می‌کرد، نه بر پایه مشروعیت مردمی. و در چارچوب تکیه بر سرنیزه و استبداد سیاسی در جامعه بزرگ ایران بود که این رژیم توانست توازن قوا به نفع خودش درآورد. لذا از آنجایی که در خیزش و جنبش ۱۳۵۶ - ۵۷ پس از اینکه حرکت گروه‌های مردم ایران در دو شکل اعتصابی و خیابانی توانستند توازن قوا را تغییر بدهند، رژیم پهلوی سرنگون شد. البته رهبری خمینی در سال ۵۷ به علت خلأ رهبری درونی و

برونی حرکت مردم ایران صورت گرفت، اما برعکس شاه، خمینی از همان سال ۵۷ که توانست رهبری انقلاب ۵۷ مردم ایران را در دست بگیرد، عامل مشروعیت خود را «حق ولایت خودش (آن چنانکه در کتاب ولایت فقیه گفته بود) می‌دانست.»

فراموش نکنیم که در کتاب ولایت فقیه خمینی، «حق ولایت ولی فقیه به صورت جانشینی امام زمان تبیین شده است و در سال ۱۳۶۲ در نشست با سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، خمینی قدرت ولایت خودش را در حد قدرت خدا می‌دانست.» و در سال ۵۷ در زمان انتخاب مهندس مهدی بازرگان به عنوان نخست‌وزیر و رئیس دولت موقت، در نامه‌ای که توسط هاشم رفسنجانی در حضور خمینی خوانده شد، خمینی در آن نامه گفت: «من بنا به حق ولایتی خود، آقای بازرگان را به عنوان رئیس دولت موقت تعیین می‌کنم» و در زمان دعوای بین بنی صدر و خمینی و حواریونش (که بنی صدر بنابر ۱۲ میلیون رأیی که مردم در فضای آزاد به او دادند، مشروعیت از آن خودش می‌دانست. اما) خمینی در جواب بنی صدر گفت، «اگر تمام مردم ایران در انتخاب فردی بگویند آری، اما اسلام (یعنی خودش) بگوید نه، آن نه درست، نه آن آری.» به عبارت دیگر خمینی اصلاً در رابطه با مشروعیت خودش یا ولی فقیه رژیم، هرگز

اعتقادی به رأی و انتخابات مردم نداشت و به همین دلیل در سال ۶۷ از فروردین ماه که بیماری سرطان بدخیم او مشخص شد، طبق نامه‌ای که هاشمی رفسنجانی به او نوشت، هاشمی رفسنجانی در آن نامه چند مشکل لاینحل از خمینی خواست که قبل از فوت‌اش برای جامعه ایران حل نماید. موضوع اول اصلاح قانون اساسی بود که با مطلق کردن قدرت ولی فقیه و آسمانی نمودن مشروعیتش تمامی نهادهای شورایی قانون اساسی. اول رژیم مطلقه فقهاتی (که در سال ۵۸ تصویب شده بود) حذف کند. که معنای حذف نهادهای شورایی و طرح قدرت مطلقه ولایت فقیه در متمم قانون اساسی توسط خمینی چیزی جز مشروعیت آسمانی دادن به ولی فقیه جانشین‌های بعدی خود ندارد.

دومین موضوع که در نامه هاشمی رفسنجانی از خمینی خواسته شده بود، موضوع حذف حسینعلی منتظری از قائم مقامی و جانشینی منتظری بود. فراموش نکنیم که حسینعلی منتظری که در سال ۵۸ خودش بنیان‌گذار اصل ولایت فقیه در قانون اساسی رژیم بود، و ولایت فقیه را تئوریزه کرد و اواخر عمرش «ولایت فقیه خمینی را مصداق شرک می‌دانست و در رابطه با مشروعیت ولی فقیه در سال‌های ۶۷ به بعد قدرت انتخابات مردم را معیار مشروعیت می‌دانست». علی

ایحال، به همین دلیل رو در روی خمینی قرار گرفت و حواریون خمینی و در رأس آن هاشمی رفسنجانی در آن نامه، از خمینی خواستار حذف منتظری از جانشینی او شد. همچنین در متمم قانون اساسی که خمینی تایید کرد موضوع شرط مرجعیت جهت ولایت فقیه را حذف کرد، و شرط ولی فقیه مجتهد بودن مطرح کرد.

موضوع سومی که هاشمی رفسنجانی در آن نامه از خمینی درخواست کرد، قتل و عام زندانیان سیاسی بود که اوج استبداد و خشونت خمینی در دهه حکومتش را معرفی کرد.

موضوع چهارمی که هاشمی رفسنجانی در آن نامه مطرح کرد، پایان دادن جنگ رژیم مطلقه فقهاتی با صدام حسین بود که خمینی در حیاتش گفته بود، اگر صد سال هم این جنگ طول بکشد، جنگ را باید ادامه داد. لذا هاشمی به خمینی گفت در صورت فوت جناب‌عالی هیچ کس نمی‌تواند پایان این جنگ شکست خورده را اعلام کند.

موضوع آخری که هاشمی رفسنجانی در نامه‌اش به خمینی خواستار حل آن شد. موضوع رابطه سیاسی با آمریکا بود. که البته تنها همین موضوع خمینی قبول نکرد. بنابراین اگر پایان عمر شاه که در سال ۵۴ با اعلام سرطان بدخیم او توسط

پزشکان خارج کشور مطرح گردید، و پایان عمر خمینی که در فروردین سال ۶۷ سرطان بد خیم او اعلام گردید، با هم مقایسه کنیم، می‌توانیم در این رابطه در باب تفاوت مشروعیت بین شاه و خمینی مقایسه‌ای بکنیم، زیرا «شاه در سال ۵۴ پس از مشخص شدن سرطان بدخیم خود، برای حفظ قدرت خودش دو حزب مردم و ایران نوین را حذف کرد و به‌جای آن یک حزب رستاخیز بنا کرد، و اعلام کرد، هر کس حزب رستاخیز قبول ندارد، یا به خارج کشور برود و یا داخل زندان بشود. که خود این تصمیم شاه در آن زمان معرف اوج استبداد شاه و قبول عدم مشروعیت او بود.»

اما خمینی بر عکس شاه (که پایه حکومتش را بر استبداد بنا گذاشته بود) پایه حکومتش را بر توتالیتریسیم استوار کرد. در استبداد و دیکتاتوری نفی مشروعیت حکومت توسط به چالش کشیده شدن آزادی سیاسی حاصل می‌شود، اما در توتالیتریسیم نفی مشروعیت توسط به چالش کشیدن رابطه ساختگی آسمانی آن رژیم می‌باشد. بنابراین، در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۸ سال گذشته حیات درونی و برونی خودش، چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین

ایران، پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هست که باطل‌السحر مشروعیت رژیم‌های دیکتاتوری و استبدادی، «آزادی» است، و باطل‌السحر رژیم توتالیتریسیم «آگاهی» است.

شعار «آگاهی، آزادی و برابری» که شعار استراتژیک جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۸ سال گذشته بوده و هست، در همین رابطه تبیین شده است» بنابراین، در این شرایط جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «توسط آگاهی‌یابی و گفتمان‌سازی گفتمان ولایت فقیه رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش می‌کشد» و بدین ترتیب در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، بر این باور بوده‌ایم که «مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی هم از این طریق به چالش کشیده می‌شود.»

شعار «آگاهی، آزادی و برابری» هم یک شعار نفی‌ایی و هم یک شعار ایجابی است. وجه نفی‌ایی آن مبارزه با استبداد و توتالیتریسیم و سرمایه‌داری است، و وجه ایجابی آن، در راستای دموکراسی سوسیالیسم سه مؤلفه‌ای، یا توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت، ثروت و اطلاعات است که برنامه درازمدت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را تشکیل می‌دهد.

ادامه دارد



پیشگامان مستضعفین ایران در بستر استراتژی آگاهی‌بخش با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی عبارتند از:

۱ - آگاهی‌گری.

۲ - سازمان‌یابی.

۳ - راهبری (نه رهبری) کنش‌گران جنبش‌های دینامیک و خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر و تکوین یافته از پایین می‌باشد، بدون تردید کنش‌گران جنبش پیشگامان «هرگز بدون گفتمان‌سازی نمی‌توانند به انجام وظایف سه گانه فوق خود دست پیدا کنند». پر پیداست که «گفتمان‌سازی کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تنها در شرایطی می‌تواند در عرصه جامعه بزرگ ایران فونکسیون در راستای وظایف سه گانه فوق داشته‌باشد که این گفتمان‌ها بتوانند اجتماعی و مسلط بر جامعه ایران بشوند» لهذا، برای اینکه کنش‌گران جنبش پیشگامان بتوانند «گفتمان خودشان را اجتماعی و مسلط بر

پرواضح است که «تا زمانی که این آگاهی‌گری و سازمان‌یابی در بین گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران شکل نگیرد، طبقه و اردوگاه و غیره برای کنش‌گران جنبش‌های اجتماعی تعریف کردن امری اضافی و ذهنی می‌باشد»، علی‌الحال می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «ما باید توسط آگاهی‌گری و سازمان‌یابی بین گروه‌های اجتماعی مثلاً کارگران و زحمت‌کشان طبقه بسازیم، زیر طبقه فی نفسه برای آنها وجود ندارد» و همچنین «ما باید توسط آگاهی‌گری و سازمان‌یابی برای زحمت‌کشان جامعه اردوگاه بسازیم، اردوگاه فی نفسه در خارج وجود ندارد.»

ما می‌گوییم از آنجایی که «لازمه هرگونه تغییر و تحول سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در جامعه امروز ایران تغییر میدانی در توازن قوا است و تا زمانی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم باشد و رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم توسط آن توان سرکوب جنبش‌ها و خیزش‌های دینامیک جامعه ایران را داشته‌باشد، امکان دستیابی به تغییر ساختاری سیاسی و اقتصادی وجود ندارد»، علی‌هذا، در راستای تغییر توازن قوا در عرصه میدانی، باید عنایت داشته باشیم که جنبش‌ها و خیزش‌های ۴۳ سال گذشته گروه‌های مختلف جامعه ایران نشان داده است که تا زمانی که کنش‌گران این جنبش‌ها و خیزش‌ها نتوانند توسط سازمان‌یابی در پیوند عمودی و افقی با یکدیگر قرار بگیرند و نتوانند عرصه جنبشی خود را به صورت دو مؤلفه‌ای خیابانی و اعتصابی در آورند و نتوانند دو جبهه عظیم برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه در پیوند با هم قرار بدهند، هرگز نخواهند توانست، توازن قوا به سود خود تغییر بدهند.

ما می‌گوییم از آنجایی که وظیفه سه مؤلفه‌ای کنش‌گران جنبش

جامعه بزرگ ایران بکنند، لازم است که از طریق مذهب بازسازی شده تطبیقی (با روش معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی) در جامعه مذهبی ایران به انجام آن دست پیدا کنند.»

باری، در همین رابطه بوده است که معلم کبیرمان شریعتی کنفرانس «از کجا آغاز کنیم؟» خود را که در این رابطه می‌باشد، با این جمله به پایان می‌رساند که «از مذهب باید آغاز کرد» که معنای دیگر این حرف آن است که «بدون تکیه بر مذهب بازسازی شده تطبیقی (با روش اقبال و شریعتی) در جامعه بزرگ ایران گفتمان کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نمی‌توانند اجتماعی بشوند». یادمان باشد که در تحلیل نهایی «کار کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران آگاه‌سازی جامعه است، نه حزب‌سازی» و لذا در این رابطه است که کنش‌گران جنبش پیشگامان نباید جدای از جنبش‌های دینامیک (سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی) خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر تکوین یافته از پایین برای خود فرقه و حزبی درست کنند.

ما می‌گوییم «فردگرایی و تشکیلات گریزی امروز جامعه ایران ریشه تاریخی دارد، نه ریشه سیاسی» و در خصوص ریشه تاریخی این آفت بزرگ است که ما بر این باوریم که تهاجمات خارجی و تهاجمات ایلی و آلی داخلی و فقر و سیطره اسلام فقهاتی تقلیدگرا و تکلیف‌محور و تبعدگرای (حوزه‌های دگماتیست فقهاتی و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) و اسلام صوفیانه دنیاگریز و جامعه‌گریز و فردگرا و

اختیار ستیز اشعری‌گری (که در مدت ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط حسین حاجی فرج معروف به عبدالکریم سروش در داخل و خارج از کشور پیوسته و علی‌الدوام تبلیغ و ترویج می‌گردد) و خشک‌سالی و کمی آب در فلات ایران و برتری قدرت استبدادی سیاسی حاکم، بر قدرت اقتصادی یا طبقه اقتصادی حاکم را می‌توان به‌عنوان عوامل عینی و ذهنی ریشه ساز این روحیه فردگرایی و تشکیلات گریزی مردم ایران مطرح کرد.

ما می‌گوییم «ایدئولوژیک کردن هویت جنبش کارگری در این شرایط توسط مارکسیست‌های خارج‌نشین (که به‌دنبال کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران برای جریان‌های هزار تکه خود هستند) علاوه بر ایجاد تشتت و پراکندگی در صوف آنها و خراب‌کاری در وحدت عمودی و افقی اردوگاهی آنها با دیگر جنبش‌های اجتماعی امروز جامعه ایران (از جنبش معلمان تا جنبش مزدبگیران و حتی حاشیه نشینان و غیره) استقلال طبقاتی خود جنبش کارگران ایران را هم به چالش می‌کشند.»

ما می‌گوییم آن چنانکه «بدون مبارزه همه جانبه جامعه زنان ایران تحقق دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای امری محال می‌باشد، بدون تحقق دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و اجتماعی و عادلانه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات توسط شوراهای فراگیر و همگانی دینامیک خودجوش و خودسازمان‌ده

و خود مدیریتی و خودرهبر شهروندان ایرانی تکوین یافته از پایین) امکان رهایی زن ایرانی و رفع تبعیض جنسیتی و تحقق عدالت جنسیتی در جامعه ایران امری غیر ممکن می‌باشد.»

ما می‌گوییم «در جامعه امروز ایران جنبش زیست‌محیطی مانند دیگر جنبش‌های دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی یک جنبش دموکراتیک می‌باشد» چراکه ابر بحران زیست‌محیطی در جامعه امروز ایران به حدی عظیم و گسترده شده‌است که هرگز و هرگز بدون دموکراسی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نمی‌توان به خواست‌های کنش‌گران جنبش زیست‌محیطی امروز جامعه ایران پاسخ داد. باری، در خصوص ریشه‌های بحران‌ساز محیط زیست امروز جامعه ایران که محیط زیست کشورمان را با مشکلات جدی روبه‌رو ساخته است و زندگی نسل‌های آینده جامعه بزرگ ایران را مورد تهدید همه‌جانبه قرار داده است و آب و خاک و هوا و کوه و دشت و شهر و حتی روستاهای کشور را به مرز نابودی کشیده‌است، می‌توانیم به این عوامل:

الف - نگاه کالایی و سرمایه‌دارانه و سودجویانه و سوداگرانه بورژوازی غارت‌غنیمتی‌نظامی - آخوندی رژیم مطلقه فقه‌حاکم در طول ۴۳ سال گذشته به طبیعت از کوه‌خواری تا زمین‌خواری و دریاخواری و آب‌خواری و غیره.

ب - رشد و گسترش جمعیت کشور به صورت غیر برنامه‌ریزی شده.

ج - تغییر اقلیمی، اشاره کنیم.

امروز جامعه ایران جوهر مطالباتی دارند، اما این جنبش‌های مطالباتی از آن چنان پتانسیلی برخوردار می‌باشند که هر لحظه می‌توانند بدل به جنبش سیاسی بشوند.»

ما می‌گوییم خلاً نظری و دموکراتیک در جنبش دانشجویی ایران باعث گردیده که در طول بیش از ۸ دهه که از عمر این جنبش می‌گذرد (از شهریور ۲۰ الی الان):

اولاً این جنبش نتواند اختلاف‌های نظری و عملی خود را از درون حل نماید.

ثانیاً باعث شده که این جنبش تحمل عقیده مخالف درونی نداشته‌باشد و به موازات طرح عقیده مخالف روند فراکسیون‌سازی و انشعاب و تفرقه و واگرایی در این جنبش شکل بگیرد.

ثالثاً باعث شده جریان‌های مختلف درونی این جنبش نتوانند تفاوت‌های نظرهای جریان‌های درونی را در یک حرکت فراگیر ملی هضم بکنند. رابعاً باعث گردیده که نتوانند مناسبات حتی صنفی خودشان را به صورت فراگیر در سطح کشور در آورند.

ما می‌گوییم اسلام بازسازی شده تطبیقی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «همچون سایر ایده‌ها می‌تواند در هر شرایطی در سپهر عمومی جامعه بزرگ ایران فعال اجتماعی و سیاسی (نه حکومتی) باشد، گرچه هیچ ایده‌ای نمی‌تواند در جامعه از برتری ذاتی برخوردار باشند.»

## «حقیقت دموکراسی»

## «حقیقت سوسیالیسم» و

## «حقیقت جامعه مدنی»

جان استوارت میل در باب حقوق زنان (در کتاب انقیاد زنان) بعداً شرایط برای تحول جایگاه زنان در لیبرال دموکراسی در کشورهای متروپل سرمایه‌داری فراهم کرد. یادمان باشد که تا سال ۱۹۷۵ حتی در کشور سوئد (مرکز لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری) زنان حق رأی نداشتند.

علی ایحال بدین ترتیب بود که با «ظهور جان استوارت میل جدال عظیم نظری بین لیبرالیسم و دموکراسی وارد عرصه سوسیالیسم شد». در نتیجه از آنجا بود که «در عرصه پروسه تکامل نظری دموکراسی در طول حداقل ۱۵۰ سال گذشته سه موضوع متفاوت لیبرالیسم و دموکراسی و سوسیالیسم وارد این جدال عظیم نظری و تئوریک شدند. لهذا به همین دلیل بود که «هیچ نظریه‌پرداز بزرگی نمی‌توانست

ارسطو (برعکس سقراط) مانند افلاطون «با دموکراسی مستقیم میانه خوبی نداشت» چرا که بر این باور بود که «دموکراسی به‌منزله سلب مالکیت کننده از مالکان می‌باشد». امروزه «دموکراسی مستقیم در بعضی از ولایات کشور سوئیس به‌صورت همه‌پرسی دائمی در حال اجرا می‌باشد که امکان ارتباط الکترونیک در این شرایط دشواری‌های عملی دموکراسی مستقیم در شکل همه‌پرسی دائمی از همه شهروندان از بین برده‌است.

۱۵ - جدال نظری و تئوریک بین نظریه‌پردازان دموکراسی از قرن هفدهم با ظهور جان لاک وارد فرایند جدیدی شد که علی‌الدوام این جدال به‌صورت جدال بین لیبرالیسم (در اشکال مختلف آن) با دموکراسی (در اشکال مختلف آن) ادامه دارد. البته در چارچوب این جدال عظیم نظری و عملی بین لیبرالیسم و دموکراسی است که می‌توانیم به کالبد شکافی یکی دیگر از نظریه‌پردازان دموکراسی پردازیم، زیرا در ادامه همین استمرار جدال لیبرالیسم و دموکراسی بود که جان استوارت میل (۱۸۰۳ - ۷۳) در قرن هیجدهم در ادامه جان لاک (قرن هفدهم) و روسو (قرن هیجدهم) جدال نظری لیبرالیسم و دموکراسی را وارد عرصه سوسیالیسم کرد.

مع الوصف به همین دلیل بود که «جان استوارت میل در آخرین سال‌های عمرش خودش را سوسیالیسم می‌دانست» و باز در همین رابطه بود که «جان استوارت میل توانست نظرات خودش را در عرصه دموکراسی (مورد نظرش) را در باب حقوق زنان (در کتاب انقیاد زنان در سال ۱۸۹۶) گسترش بدهد». یادآوری می‌کنیم که «همین رویکرد

به صورت مکانیکی بر یکی از این سه مؤلفه تکیه تئوریک و نظری بکند». هر چند که در تحلیل نهایی «جایگاه دموکراسی در گفتمان سازی و تعیین برنامه و مانیفست برای آزادی، عدالت، امنیت، توسعه و پیشرفت (از قرن هفدهم تا به امروز) جایگاه مادر داشته است» و تمامی «نظریه پردازان به دنبال آن بوده اند (چه آنهایی که از لیبرالیسم دفاع می کردند و چه آنهایی هم که از سوسیالیسم دفاع می کردند) حتی به صورت شکلی و قالبی هم که شده رویکرد خودشان را در ظل عنوان دموکراسی تعریف و تبیین و تشریح بکنند» به طوری که در خصوص خود کارل مارکس (هم شاهد هستیم که در مانیفست حزب کمونیست خودش در سال ۱۸۴۸) تلاش می کند که در باب حاکمیت طبقه کارگر با شعار: «جنبش اکثریت عظیم برای اکثریت عظیم به وسیله اکثریت عظیم دیکتاتوری پرولتاریای را در لباس صوری دموکراسی که بعداً از مقوله بورژوازی می دانست، تعریف بکند. پر واضح است که در نهایت «سنتز جدال بین سه مؤلفه مختلف دموکراسی و لیبرالیسم و سوسیالیسم (در طول ۱۵۰ سال گذشته) ظهور دموکراسی سه مؤلفه‌ای (بر پایه دموکراسی اقتصادی، دموکراسی سیاسی و دموکراسی اجتماعی یا اجتماعی کردن قدرت سیاسی، قدرت اجتماعی و قدرت اقتصادی) بوده است. همان سنتزی که معلم کبیرمان شریعتی با شعار: «نفی زر، زور تزویر» یا «نفی استثمار، استبداد و استثمار» و شعار: «آگاهی، آزادی و برابری» به صورت سلبی و ایجابی بر آن تکیه استراتژیک می کرد و با صدای بلند پیوسته اعلام می کرد که

«غیر از این هر چه گفته ام اضافی بوده است.»  
۱۶ - نظریه و رویکرد دموکراسی سه مؤلفه‌ای هم باز در بستر جدال نظری و تئوریک نظریه پردازان در طول ۱۵۰ سال گذشته صورت‌های مختلفی پیدا کرده است که به عنوان مصداق با ظهور رویکرد سوسیالی دموکراسی رویکرد دموکراسی سه مؤلفه‌ای وارد فرایند جدید از تکامل تئوریک و نظری خود شد. البته در این رابطه باید به جایگاه معلم کبیرمان شریعتی در عرصه دیوارکشی بین دموکراسی سوسیالیستی در کادر سرمایه‌داری مغرب‌زمین و دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای توسط اجتماعی کردن سه مؤلفه‌ای قدرت سیاسی، قدرت اجتماعی و قدرت اقتصادی توجه بکنیم. زیرا:

اولاً باید توجه داشته باشیم که «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای مورد اعتقاد شریعتی (که او با شعار «مبارزه سلبی با زر، زور و تزویر» و شعار «مبارزه ایجابی برای آگاهی، آزادی و برابری» آن را تعریف می کرد) می توان به عنوان شاخص همه اندیشه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و برنامه‌ای و گفتمانی و مانیفست اندیشه‌های شریعتی مطرح کرد. ثانیاً دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی به عنوان برنامه و گفتمان و مانیفست اندیشه‌های او با سوسیالی دموکراسی برنشتینی و کائوتسکی (که سر از دولت رفاه کینزی سرمایه‌داری در مغرب‌زمین درآورد) از فرش تا عرش تفاوت دارد، زیرا در تحلیل نهایی «سوسیالی دموکراسی برنشتینی و کائوتسکی (انترناسیونال دوم) به دنبال آن بوده اند که با حفظ لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری از طریق رفرم‌ها در

پارلمان، به سوسیالیسم مورد ادعای خودشان از بالا دست پیدا کنند» به بیان دیگر می‌توانیم بگوییم که «سوسیال دموکراسی در قرن بیستم بیش از همه به دنبال آن بوده است تا خود را با سرمایه‌داری به صورت انطباقی (نه به صورت تطبیقی) پیوند بدهد» و دلیل شکست رویکرد سوسیال دموکراسی انترناسیونال دوم این بوده است که «سرمایه‌داری به عنوان یک نظام دینامیک پیوسته به دنبال رشد خود می‌باشد تا قدرت خود را هر چه بیشتر گسترش بدهد و لذا علیه همه محدودیت‌های ایجاد شده در برابر خود به مقابله با موانع نظری و عملی می‌پردازد» در نتیجه «شکست رویکرد سوسیال دموکراسی برنشتینی همراه با تکوین نظریه دولت رفاه (در فرایند پسا ابر بحران اقتصادی سال‌های ۲۹ - ۳۱ سرمایه‌داری جهانی) توسط رویکرد کینزی سرمایه‌داری و در ادامه آن فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق در دهه آخر قرن بیستم و ظهور هیولاهای امپریالیستی چین و روسیه در قرن بیست و یکم همه و همه باید از نتایج همان شکست فوق سوسیال دموکراسی برنشتینی تعریف و تحلیل و تبیین بکنیم.»

ثالثاً جهانی شدن سرمایه‌بر پایه رفتن و استقرار خود سرمایه در همه جهان حتی جنگل‌های آمازون (بر خلاف نظر کارل مارکس که جهانی شدن سرمایه‌بر پایه‌گرایش دینامیک انحصارات سرمایه‌داری برای رفتن و استقرار در همه جا تحلیل می‌کرد) باعث گردید که «جهانی‌سازی سرمایه چه در کشورهای متروپل سرمایه‌داری و چه در کشورهای پیرامونی با

حمایت قدرت‌های حاکم سیاسی انجام بگیرد» لهذا همین موضوع است که «بستر ساز پیوند قطب‌های سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی چه در کشورهای متروپل سرمایه‌داری و چه در کشورهای پیرامونی شده است.»

برای مثال در فرایند پسا جنگ دوم جهانی در عرصه جهانی شدن سرمایه تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا اگر دولت‌ها می‌گفتند، ما نمی‌گذاریم سرمایه وارد کشورمان بشود و یا ما بازار داخلی خودمان را برای سرمایه‌داران خودمان (آن چنانکه مصدق در سال‌های ۲۹ - ۳۲ مطرح می‌کرد) نگه می‌داریم، دیگر جهانی شدن سرمایه برای قدرت‌های امپریالیسم جهانی به وجود نمی‌آمد. و یا اگر قدرت‌های امپریالیستی (مانند امپریالیسم انگلستان و آمریکا در جریان ملی کردن صنعت نفت توسط دکتر محمد مصدق) نمی‌بودند که به دولت‌های کشورهای پیرامونی بگویند اگر چنانچه شما کارخانه‌های ما را ملی کنید ما به شما حمله خواهیم کرد جهانی شدن سرمایه به وجود نمی‌آمد. مع‌هذا به این ترتیب است که باید بگوییم در واقع این قدرت‌های سیاسی حاکم در کشورهای متروپل و پیرامونی بوده‌اند که مجریان جهانی‌سازی سرمایه شده‌اند (که البته برای فهم بیشتر این موضوع بهتر است پروژه رفرم شاه - کندی در سال ۴۱ - ۴۲ در کشور ایران مورد کالبد شکافی قرار بدهیم، زیرا از آغاز تا پایان آن در راستای جهانی شدن سرمایه به سرکردگی امپریالیسم آمریکا صورت گرفته است).

ادامه دارد

## به عنوان نماد همیشگی و جاویدان نبرد تاریخی، جنبشی، آگاهی‌بخش، رهائی‌بخش، عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه جبهه حق با جبهه باطل می‌باشد

سازمانی برعکس رویکرد  
خمينی و صالحی  
نجف‌آبادی، «محمد  
اقبال لاهوری هرگز هدف  
امام حسين دستيابی  
به حکومت برای اجرای  
فقه اسلام فقه‌تعی تعریف  
نمی‌کند». بلکه برعکس  
معتقد است که «هدف  
امام حسين از پروسه  
عاشورا (در طول پنج ماه و  
دوازده روز یعنی از ۲۸ رجب  
سال ۶۰ تا دهم محرم  
سال ۶۱) قطع استبداد در  
تاریخ بوده است.»

تا قیامت قطع استبداد کرد

موج خون او چمن ایجاد کرد

لذا محمد اقبال لاهوری  
«هر گونه حکومت‌طلبی  
آنچنانکه خمينی و صالحی  
نجف‌آبادی به‌عنوان  
هدف حرکت امام حسين

ثالثاً محمد اقبال لاهوری برعکس رویکرد خواجه در اسلام  
تاریخی که «حکومت و خلافت را اصلاً برای جامعه امری  
زائد می‌دانستند، معتقد است که حکومت و خلافت  
برای جامعه امری سودمند می‌باشد و جامعه برای امنیت  
و عدالت و آزادی نیازمند به حکومت می‌باشد و بدون  
حکومت، جامعه نمی‌تواند به امنیت و عدالت و آزادی  
دست پیدا کند.»

رابعاً محمد اقبال لاهوری اصلاً «امامت را بر پایه ولایت  
حکومتی و خلافت و کسب حکومت و کسب قدرت سیاسی  
و قدرت نظامی تعریف نمی‌کند، از نظر او ولایت انتقال  
یافته در واقعه غدیر خم توسط پیامبر در آخرین سفر  
حج‌اش به امام علی ولایت معنوی بوده است نه ولایت  
سیاسی و حکومتی.»

خامساً محمد اقبال لاهوری بر این باور است که «در  
این شرایط و در فرایند پسا فروپاشی خلافت عثمانی (از  
سال ۱۹۱۴ میلادی) جوامع مسلمین باید برعکس گذشته  
به‌صورت مستقل توسط دموکراسی معنوی به حکومت و  
تعیین حاکمیت برای جامعه خود دست پیدا کنند و از بعد  
از اینکه جوامع مسلمین توانستند توسط دموکراسی معنوی  
به حاکمیت مستقل دست پیدا کنند آن‌ها می‌توانند  
(مانند اتحادیه اروپا) داوطلبانه جهت اتحاد مشترک تمامی  
جوامع مسلمان اقدام نمایند.»

تعریف می‌کنند، نفی می‌کند»

مدعایش سلطنت بودی اگر

خود نکردی با چنین سامان سفر

باز هم محمد اقبال لاهوری برعکس صالحی نجف‌آبادی «حرکت امام حسین را امری بالبداهه و خلق الساعه (که از ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری توسط امتناع امام حسین از بیعت با یزید شروع شده باشد) تعریف نمی‌کند» به بیان دیگر محمد اقبال «با رویکرد تاریخی جنبش عاشورایی امام حسین را تعریف و تبیین می‌نماید، و آن را نمایش حرکت توحیدی از ابراهیم خلیل تا امام علی تعریف می‌نماید»

سر ابراهیم و اسمعیل بود

یعنی آن اجمال را تفصیل بود

باز اقبال برعکس صالحی نجف‌آبادی «هدف پروسه پنج ماه و دوازده روز عاشورای امام حسین امر آگاهی‌بخش برای جامعه و تاریخ تعریف می‌کند، نه امری برای کسب قدرت سیاسی و حکومت و قدرت آن چنانکه صالحی نجف‌آبادی می‌گوید» خون او تفسیر این اسرار کرد

ملت خوابیده را بیدار کرد

همچنین اقبال هرگز مانند صالحی نجف‌آبادی معتقد نیست که «هدف حرکت امام حسین در پنج ماه و دوازده روز پروسه عاشورا اجرای فقه اسلام فقه‌ای

بوده، بلکه برعکس اقبال بر این باور است که هدف امام حسین بازسازی شناخت ما از قرآن و تفسیر قرآن و در ادامه آن بسترسازی جهت اعتلای جنبش‌های عدالت‌خواهانه و حق‌طلبانه و رهایی‌بخش در جامعه خودمان می‌باشد»

رمز قرآن از حسین آموختیم

ز آتش او شعله‌ها اندوختیم

لذا از اینجا است که محمد اقبال «امام حسین را سرو آزادی حرکت رهایی‌بخش پیامبر اسلام می‌داند»

آن امام عاشقان پور بتول

سرو آزادی زیستان رسول

و باز از اینجا است که محمد اقبال لاهوری «پروسه حرکت عاشورای امام حسین را در ادامه جنبش عدالت‌خواهانه امام علی می‌داند»

الله الله بای بسم اله پدر

معنی ذبح عظیم آمد پسر

و همچنین از اینجا است که محمد اقبال لاهوری «حرکت عاشورای امام حسین در ادامه جنبش رهایی‌بخش پیامبر اسلام تعریف می‌کند»

بهر آن شهزاده خیر الملل

دوش ختم المرسلین نعم الجمل

همچنین از اینجا است که محمد اقبال



لاهوری «شخصیت امام حسین در پروسه عاشورا به عنوان پارادایم کیس تمامی حرکت قرآن و پیامبر اسلام تعریف می‌کند»  
در میان امت کیوان جناب

همچو حرف قل هو اله در کتاب

و باز از اینجا است که محمد اقبال لاهوری (برعکس رویکرد مولوی) «جوهر عشق را با امام حسین آن هم در عرصه حرکت تاریخی - اجتماعی تعریف می‌نماید، نه جوهر حرکت فردی امام حسین با عشق صوفیانه درونی»

سرخ‌رو عشق غیور از خون او

شوخی این مصرع از مضمون او

باز اقبال (برعکس مولوی) حرکت عاشورای امام حسین را نه تنها مولود جنگ موسی و فرعون یا حسین و یزید در درون امام حسین نمی‌داند، بلکه برعکس حرکت عاشورا امام حسین را سنتز دیالکتیک اجتماعی و تاریخی می‌داند»

موسی و فرعون و شبیر و یزید

این دو قوت از حیات آید پدید

زنده حق از قوت شبیری است

باطل آخر داغ حسرت می‌ری است

چون خلافت رشته از قرآن گسیخت

حریت را زهر اندر کام ریخت

باری، صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید در چارچوب استراتژی کسب قدرت

سیاسی و حکومت و خلافت است که او: اولاً «عامل تحقق استراتژی کسب قدرت و حکومت برای امام حسین کسب نیروی نظامی تعریف می‌کند و تا آنجا او (صالحی نجف‌آبادی) در این امر پیش می‌رود که حتی رسالت مسلم بن عقیل در کوفه برای دستیابی به نیروی نظامی جهت دستیابی امام حسین به حکومت و خلافت تعریف می‌نماید.»

ثانیاً از نظر صالحی نجف‌آبادی (در کتاب شهید جاوید) «استراتژی صلح‌طلبی از زمانی در دستور کار امام حسین قرار می‌گیرد که امام حسین توان کسب نیروی نظامی و دستیابی به حکومت و خلافت و قدرت سیاسی ندارد.»

ادامه دارد

# «سوره شوری» تبیین مبانی

## «عدالت‌محور» و «شوری‌محور» اسلام قرآنی

### در بستر جنبش‌های بخش پیامبر اسلام

#### بر پایه «وحی نبوی»

«وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ»، «وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»

چیزی داناست» (سوره شوری - آیات ۷ - ۱۲).

شرح لغات: کلمه کَذَلِك، اشاره به وحی نبوی است که از اول این سوره به‌عنوان یک محور نبوت پیامبر اسلام بر آن تکیه شده‌است.

أَمُّ الْقُرَى: در آیه مربوطه فوق به‌معنای شهر مکه است که بعثت پیامبر اسلام از آن شهر شروع شد.

مَنْ حَوْلَهَا: در اینجا دلالت بر سایر نقاط ورای شهر مکه در جزیره العرب عصر پیامبر اسلام می‌کند.

يَوْمَ الْجَمْعِ: دلالت بر روز آخرت می‌کند.

كاف در كَمِثْلِهِ: حرف کاف زائد است که تنها به‌منظور تأکید آمده است بنابراین معنای آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» یعنی مثل خدا چیزی نیست.

مقاله‌ید: به‌معنای مفاتیح است.

يُنْسُطُ دَان: در آیه «يُنْسُطُ الرَّزْقَ لِمَنْ

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَيُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ - وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ - أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً فَإِنَّ لَهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ - فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ - لَهُ مَقَالِدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُنْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ - و این چنین به سورات وحی کردیم قرآنی عربی را تا مردم مکه و پیرامون آن را انذار کنی و از روز جمع که شکی در آن نیست آگاه‌سازی که دسته‌ای در جنت و دسته دیگر در جهنم خواهند بود. اگر خدا می‌خواست می‌توانست همه را امتی واحد قرار بدهد اما (سنت‌اش بر این قرار دارد که) هر کس را بخواهد در رحمت‌اش داخل می‌کند و ستم‌گران هیچ یآوری به وحی نبوی تو ندارند. آیا به‌راستی غیر از خدا اولیائی گرفته‌اند؟ در حالی که ولی مردم تنها خداست و تنها او مردگان را زنده می‌کند و تنها او بر هر چیز قادر است؛ و در هر چیزی که اختلاف کنید داوری در آن به عهده خدا است، متوجه باشید که این خدا است که پروردگار من است و من تنها بر او توکل می‌کنم و به‌سوی او باز می‌گردم. او که پدید آورنده آسمان‌ها و زمین است و از جنس خود شما برایتان همسرانی آفرید و نیز برای چارپایان جفت خلق کرد و به این وسیله نسل شما و چارپایان را زیاد کرد. هیچ چیزی مثل او نیست و او شنوا و بینا است. کلیدهای رحمت آسمان‌ها و زمین از آن اوست، روزی را برای هر کس بخواهد گشاده می‌کند و برای هر که بخواهد تنگ می‌گیرد و او به هر

يَسَاءَ وَيَقْدِرُ» به معنای توسعه آن است.

باری، برای تفسیر شش آیه فوق سوره شوری یا شورا (آیات ۷ تا ۱۲) باید قبل از همه به این نکته محوری عنایت بکنیم که در این شش آیه سوره شوری (شورا) «قرآن به دنبال تبیین فلسفه نبوت و یا تبیین فلسفه بعثت پیامبران الهی و یا تبیین هدف وحی نبوی پیامبران در ادامه فرایندهای مختلف وحی در بستر تکامل وجود (اعم از وحی طبیعی در جمادات و وحی حیوانی در غریزه حیوانات و وحی الهامی در انسان‌ها) می‌باشد» توضیح آنکه اگر بخواهیم ۱۲ آیه آغازین سوره شوری (شورا) را در یک دسته بندی موضوعی آرایش بدهیم، از آنجایی که آن چنانکه فوقاً هم اشاره کردیم، در این ۱۲ آیه آغازین سوره شوری موضوع محوری قرآن، وحی نبوی پیامبر اسلام می‌باشد، لهذا «در چارچوب محور وحی نبوی پیامبر اسلام، آیات ۱ تا ۴ سوره شوری به دنبال تبیین جوهر الهی وحی نبوی می‌باشد» و آیات ۵ و ۶ سوره شوری «به دنبال معرفی وحی نبوی پیامبر اسلام و یا قرآن در برابر مخاطبین (آن هم در فرایند تبلیغی دوران ۱۳ ساله مکی پیامبر اسلام جهت مقابله کردن با تبلیغات ضد قرآنی جاهلیت حاکم بر شهر مکه) می‌باشد» و اما دسته سوم آیات آغازین سوره شوری (آیات شش گانه ۷ تا ۱۲) قرآن «به تبیین فلسفه تکوین و یا تشریح نبوت پیامبران الهی می‌پردازد.»

نکته مهمی که در شش آیه فوق سوره شوری (آیات ۷ تا ۱۲) جهت تبیین فلسفه نبوت پیامبران الهی بر آن تکیه شده است اینکه «قرآن در آیات فوق، عامل یا علت و دلیل بعثت پیامبران الهی را به صورت اجتماعی - تاریخی در بستر پروسه تکامل اجتماعی بشر تبیین می‌نماید و فلسفه

نبوت و بعثت انبیاء الهی را در مقابله با پروسه تکوین تضادهای سه مؤلفه‌ای با طبیعت و اقتصادی - اجتماعی جوامع بشر از آغاز الی الان تبیین می‌نماید.»

البته در این رابطه قرآن بر این باور است که «اگر جامعه بشری مطابق آن شکل امه واحده اولیه خود (بدون ظهور اختلافات طبقاتی و اجتماعی - اقتصادی) حفظ می‌شد، قطعاً دیگر نیاز به وحی نبوی و بعثت انبیاء و هدایت‌گری از بیرون از جامعه نمی‌بود و بشریت در چارچوب همان امه واحده اولیه (هر چند که خارج از پرو سه تکامل اجتماعی و تاریخی می‌بود) می‌توانست به صورت اولیه زندگی و حیات بدوی خودش را در شکل بسیار بدوی حفظ نماید؛ اما از آنجایی که «لازمه تکامل اجتماعی - تاریخی انسان (در فرایند پسا ظهور انسان مختار و با اراده در پروسه تکامل وجود) تکوین موتور دیالکتیک اجتماعی و طبیعی بر پایه تضادهای با طبیعت و تضاد اقتصادی - اجتماعی بین انسان‌ها بوده است و بدون دیالکتیک با طبیعت و دیالکتیک اقتصادی - اجتماعی جامعه بشر و انسان مختار و با اراده در فرایند پسا تکامل طبیعی و حیوانی خود (در چارچوب اصول رکن تطبیق با محیط و انتخاب اصلح و نبرد با دیالکتیک محیط) هرگز و هرگز در فرایند اجتماعی نمی‌توانست تکامل پیدا کند و نمی‌توانست از حالت بدوی اولیه روندی رو به اعتلای وجودی پیدا کند» بنابراین در رویکرد قرآن «همین دیالکتیک با طبیعت و دیالکتیک اقتصادی - اجتماعی به عنوان موتور تکامل حرکت اجتماعی بشر بوده است و همین تکامل اجتماعی - تاریخی بستر نیاز بشر به بعثت انبیاء الهی بوده است.» به عبارت دیگر تنها جوامعی از گروه‌های مختلف بشر در فرایند پسا تکامل طبیعی و حیوانی پروسه اعتلای تاریخی

هَمَّ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ نَغْيًا يَنْهَاهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - مردم قبل از بعثت انبیاء همه یک امت واحد بودند، به خاطر اختلافی که در میان آنان در امت واحد اولیه به وجود آمد انبیا برای حل آن تضادها مبعوث شدند تا بشارت دهنده و بیم دهنده باشند و با آنان کتاب (وحی نبوی) به حق نازل شد تا طبق آن در میان مردم در باب آنچه که اختلاف کرده بودند، حکم کنند اما این بار خود دین و کتاب و مذهب به جای اینکه اختلاف میان مردم را حل کنند باعث اختلاف جدید در جامعه و مردم شدند و انگیزه صاحبان دین و مذهب در ایجاد این اختلافات جدید میان مردم و جامعه ستیزه جویی متولیان دین و مذهب بود پس خداوند هدایت نمود آن دسته از گروه‌های اجتماعی که ایمان آوردن به آنچه که پیامبران آوردند و در مسائل مورد اختلاف جامعه آنها را به سوی حق رهنمون کرد پس خدا هر که را که بخواهد به سوی صراط مستقیم (راه تکامل در وجود) هدایت می‌کند» (سوره بقره - آیه ۲۱۳).

شرح لغات: كَانْ: در آیه فوق معنای زمان می‌دهد و معنای آیه این است که جامعه بشری در زمان گذشته صورت امت واحد داشته است.

نَاشْ: کلمه ناس عبارت است از افرادی که دور هم جمع شده باشند.

ادامه دارد

- اجتماعی خود را طی کرده‌اند و نیازمند به هدایت انبیاء الهی شده‌اند که از این موتور دیالکتیک طبیعی و دیالکتیک اقتصادی - اجتماعی برخوردار بوده‌اند. مع الوصف، آن دسته از جوامعی که از این‌گونه دیالکتیک با طبیعت و دیالکتیک اقتصادی - اجتماعی برخوردار نشده‌اند، در پروسه وجود و تکامل تاریخی - اجتماعی نابود شده‌اند.

بی‌تردید در این رابطه است که قرآن به صورت مشخص در عرصه تبیین تکامل انسانی و اجتماعی و تاریخی بر همین دیالکتیک طبیعی - اجتماعی - تاریخی انسان به عنوان عامل بسترساز ظهور وحی نبوی و یا به عنوان عامل فلسفه تبیین بعثت پیامبران الهی تعریف می‌نماید که برای فهم این مهم قبل از تفسیر آیات ۷ تا ۱۲ سوره شوری (و یا به عبارت بهتر برای فهم جوهر آیات ۷ تا ۱۲ سوره شوری که در باب تبیین فلسفه انبیاء الهی صحبت می‌کند) لازم است که آیه ۲۱۳ سوره بقره را مورد بررسی قرار بدهیم، چراکه آیه ۲۱۳ سوره بقره کامل‌ترین آیه قرآن در خصوص تبیین فلسفه نبوت و فلسفه بعثت انبیاء الهی بر پایه تکامل اجتماعی - تاریخی، انسان می‌باشد؛ و قطعاً «بدون فهم آیه ۲۱۳ سوره بقره ما نخواهیم توانست به تبیین تاریخی - اجتماعی - انسانی ریشه‌های تکوین بعثت پیامبران الهی آگاهی پیدا کنیم.»

یادآوری می‌کنیم که آن چنانکه فوقاً مطرح کردیم، آیه ۲۱۳ سوره بقره مانند آیات ۷ تا ۱۲ سوره شوری فلسفه تبیین نبوت و یا فلسفه بعثت پیامبران الهی را بر پایه همین دیالکتیک با طبیعت و دیالکتیک اجتماعی - تاریخی، انسانی تعریف می‌نماید:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَ

# «فهم و شناخت تطبیقی نهج البلاغه»

## برای

# «فهم و شناخت تطبیقی قرآن»

# ۲۰

میان نمی‌آورد و تنها بر رویه پیامبر اسلام و امام‌علی تکیه می‌کند. باری از اینجاست که باید نتیجه‌گیری کنیم که «اگر مبارزه عمده جامعه مسلمین تحت رهبری امام‌علی در دوران پنج سال خلافت‌اش مبارزه با طبقه جدید حاکم (ایجاد شده در دوران ۲۵ سال بعد از رحلت پیامبر اسلام) تحلیل بکنیم بدون تردید این طبقه جدید حاکم بر پایه استراتژی فتوحات خارجی و جایگزینی اقتصاد غارت و غنیمتی و تقسیم نامساوی بیت‌المال مسلمین بین مردم تکوین پیدا کرده بودند». لهذا در همین رابطه بود که امام‌علی در خطبه ۱۲۶ نهج‌البلاغه می‌فرماید:

«أَتَأْمُرُونَ أَنْ أُطَلَّبَ النَّصْرَ بِالْجُورِ فِيمَنْ وُلِّيَتْ عَلَيْهِ وَ اللَّهُ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَ مَا أَمَرَ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَئِيفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ أَلَا وَ إِنَّ إِيَّاهُ عِطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْدِيرٌ وَ إِسْرَافٌ وَ هُوَ يَرْزُقُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَ يَصْعَقُهُ فِي الْآخِرَةِ وَ يَكْرِمُهُ فِي النَّاسِ وَ يَهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَمْ يَصْعَقْ

«بسم الله الرحمن الرحيم، لذا ما أوصى به الحسين بن علي بن أبي طالب لأخيه محمد ابن الحنفية المعروف ولد علي بن أبي طالب رضي الله عنه: إن الحسين بن علي يشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأن محمدا عبده ورسوله، جاء بالحق من عنده، وأن الجنة حق والنار حق. وأن الساعة آتية لا ريب فيها، وأن الله يبعث من في القبور، وإني لم أخرج أشرا ولا بطرا ولا مفسدا ولا ظالما، وإنما خرجت لطلب النجاح والصلاح في أمة جدي محمد (ص) أريد أن أمر بالمعروف وأنهاى عن المنكر وأسير بسيرة جدي محمد (ص) وسيرة أبي علي بن أبي طالب - به نام خدای رحمان و رحیم - این وصیت حسین بن علی است که: این حرکت من نه برای سرکشی و طغیان است و نه برای هوای نفس می‌باشد، بلکه برای اصلاح جامعه پیامبر اسلام بر پایه وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و استراتژی و رویه پیامبر اسلام و پدرم علی بن ابی‌طالب است» (بحار الانوار - ج ۴۴ - ص ۳۲۸). بی‌شک اگر منشور حرکت عاشورای امام حسین در چارچوب این وصیت‌نامه تعریف بکنیم، آنچه که در این منشور جنبش حق‌طلبانه امام حسین بیش از هر چیز قابل توجه می‌باشد اینکه امام حسین در این منشور: اولاً هدف حرکت و جنبش حق‌طلبانه عاشورایی خودش را اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جامعه به انحطاط کشیده شده مدینه النبی (در طول ۵۰ سال بعد از رحلت) پیامبر اسلام تعریف می‌نماید. ثانیاً در این منشور امام حسین استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی خودش را بر پایه وظیفه و مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر تعریف می‌نماید نه در راستای کسب قدرت سیاسی یا کسب خلافت. ثالثاً در این منشور امام حسین رویکرد خودش را در ادامه رویکرد پیامبر اسلام و امام‌علی تعریف می‌نماید نه رویکرد جدیدی. رابعاً در این منشور امام حسین از رویه صلح‌طلبانه امام حسن ذکری به

أَمْزُوْ مَا لَهٗ فِي غَيْرِ حَقِّهٖ وَلَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهٖ إِلَّا حَرَمَهُ اللهُ شُكْرَهُمْ وَكَانَ  
لِعَبْرِهٖ وَذُهُمْ فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ التُّعْلُ يَوْمًا فَاحْتَاَجَ إِلَى مَعُوْتِهِمْ فَشَرُّ خَلِيْلِ  
وَ أَلَمَّ حَدِيْنٍ - (هنگامی که جمعی از خواص یا افراد  
طبقه جدید حاکم به امام علی اعتراض کردند که چرا  
او در خلافت‌اش بیت‌المال را به تساوی بین همه مردم  
تقسیم می‌کند او فرمود: ) آیا شما به من امر می‌کنید  
که در قلمرو زمامداری خودم با ستم به مردمی که  
فرمانروای آنها شده‌ام رفتار کنم؟ سوگند به خدا هرگز  
چنین کاری نمی‌کنم و مادامی که شب و روز پشت‌سر  
هم می‌آیند و می‌روند و ستاره‌های به‌دنبال ستاره دیگر  
حرکت می‌کند حتی اگر آن مال‌های بیت‌المال از آن  
خود من هم می‌بود باز آنها را به مساوات بین همه  
مردم تقسیم می‌کردم چه رسد به اینکه این مال‌های  
بیت‌المال مال الله می‌باشند. آگاه باشید که بخشش  
بیت‌المال به کسانی که نیازمند و مستحق به آن  
نمی‌باشند کاری اسراف و تبذیر است این افراط‌گرایی  
در تقسیم اموال بیت‌المال اگرچه باعث می‌گردد که  
صاحبش را در دنیا بالا ببرد در آخرت آنها را ساقط  
می‌کند و اگر چه این اموال باعث می‌گردد که او در  
میان مردم عزیز بشود ولی از طرف دیگر سبب می‌شود  
که او در نزد خدا پست و خوار بشود. لذا هر کس  
مالش را جز در راه خشنودی خداوند صرف کند و  
به غیر اهل آن بدهد خداوند او را از سپاس آنان بی‌بهره  
می‌گرداند و دوستی آنها را نصیب غیر او می‌سازد و اگر  
روزی پای او بلغزد و به کمک آنان نیازمند شود آن‌ها  
بدترین یار و سرزنش کننده‌ترین دوست می‌باشند»  
(نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۲۶ - ص ۱۸۳  
- از سطر ۵ به بعد).

برای فهم جوهر این خطبه لازم است که عنایت داشته

باشیم که امام علی این خطبه را در پاسخ به نقد بعضی  
از صاحبان قدرت اقتصادی یا طبقه جدید (تکوین  
یافته در جامعه مسلمین در فرایند ۲۵ سال رحلت  
پیامبر اسلام) مطرح کرده است «به بیان دیگر این  
خطبه نقد بر نقد می‌باشد». بدیهی است که از آنجایی  
که این خطبه نقد بر نقد است و با عنایت به اینکه  
این نقد بر نقد اصحاب دارای قدرت اقتصادی یا طبقه  
جدید می‌باشد، امام علی در این خطبه تلاش می‌کند  
که «نقد بر نقد خودش را به صورت دو مؤلفه‌ای سلبی  
و ایجابی مطرح نماید» بنابراین در این رابطه است که  
در آغاز این خطبه امام علی صاحبان قدرت اقتصادی یا  
سردمداران طبقه جدید حاکم اقتصادی (که در طول  
۲۵ سال پس از رحلت پیامبر اسلام و دوران خلفای  
ثلاثه شکل گرفته بودند و آبشخور تکوینی آنها همان  
فتوحات و همان اقتصاد غارت و غنیمتی و همان  
تقسیم ناعادلانه بیت‌المال بر پایه رانت جنگ‌سالاری و  
قبیله‌ای و عصبیت‌های قومی و سیاسی و غیره بودند)  
را در برابر سؤال آن هم به صورت استفهام تنکیری قرار  
می‌دهد (استفهام تنکیری به معنای آن است که سؤال  
کننده در حالی که سؤال می‌کنند آن را نفی می‌نماید)  
و می‌گوید:

«أَتَأْمُرُوْنَ أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيْتُ عَلَيْهِ؟ - آیا شما  
به من دستور می‌دهید که بر مردم با ستمکاری  
سلطه و پیروزی به دست آورم؟» به بیان دیگر معنای  
دیگر این سؤال امام علی در اینجا آن است که امام  
به صاحبان قدرت اقتصادی (طبقه جدید) در جامعه  
(که در رأس آنها طلحه بن عبیدالله و زبیر بن عوام  
قرار داشتن و جنگ جمل اولین جنگ با امام علی

در دوره خلافت پنج ساله او توسط این سردمداران طبقه جدید اقتصادی یا به اصطلاح امام‌علی در خطبه سوم نهج‌البلاغه ناکثین انجام گرفت) می‌فرماید که «من برعکس گذشته نمی‌خواهم توسط تکیه بر جور و ستمکاری و تقسیم ناعادلانه ثروت‌های بیت‌المال بر پایه رانت سیاسی و رانت نظامی و رانت قومی و قبیله‌ای قدرت سیاسی خودم را بر مردم نهادینه بکنم» بر این مطلب بیافزاییم که امام با این بیان و با این سؤال آن چنانکه ادعای ناکثین و صاحبان قدرت اقتصادی به چالش می‌کشد، شیوه زمامداری خلفای ماقبل خودش (در طول ۲۵ سال پس از رحلت پیامبر اسلام) را هم به چالش می‌کشد.

در اینجا بد نیست که نقدی بر نظریه گوستاو لو بن در کتاب «تاریخ تمدن اسلام و عرب» داشته باشیم چراکه او در این کتاب «در خصوص اوج‌گیری تضادهای درونی در دوران امام‌علی به‌جای اینکه ریشه جنگ‌های داخلی ثلاثه جمل و صفین و نهروان در طول ۵ سال خلافت امام‌علی (آن چنانکه خود امام‌علی در خطبه سوم نهج‌البلاغه مطرح می‌کند) بر پایه تضادهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و حتی مذهبی تحلیل نماید، برعکس او (گوستاو لو بن) ریشه جنگ‌های داخلی زمان خلافت امام‌علی را در قطع فتوحات ارزیابی می‌کند» و می‌گوید:

«تا وقتی که فتوحات و جهان‌گشایی در جامعه مسلمین جاری بود، اسلام در ترقی و تعالی بود و تضادهای داخلی روندی افولی داشتند اما از زمانی که فتوحات کشوری اسلام توسط خلفا به پایان رسید و دیگر جایی در جهان نمانده بود که آنها فتح کنند

جنگ‌های داخلی آنها شروع شد» (تاریخ تمدن اسلام و عرب - گوستاو لو بن - ص ۱۷۴).

بر پیداست که در این رابطه باید بگوییم که «رویکرد امام‌علی به فتوحات خلفای ماقبل خودش در طول ۲۵ سال پس از رحلت پیامبر اسلام کاملاً عکس رویکرد گوستاو لو بن می‌باشد» زیرا آن چنانکه فوقاً مطرح کردیم «امام‌علی ریشه تمامی انحراف و انحطاط جامعه مدینه‌النبی پیامبر اسلام در طول ۲۵ سال پس از رحلت آن حضرت در همین فتوحات و اقتصاد غارت‌غنیتمی و تقسیم رانتی بیت‌المال مسلمین می‌دانست» یعنی از نظر امام‌علی:

اولاً این فتوحات باعث گردید تا سیل غنائم جنگی به‌طرف مدینه و مرکز حکومت خلفای بعد از پیامبر سرازیر بشود.

ثانیاً سرازیر شدن سونامی این غنائم به مرکز حکومت و مدینه باعث گردید که اقتصاد جامعه مسلمین بر پایه اقتصاد غارت و غنیتمی استوار بشود.

ثالثاً همین نهادینه شدن اقتصاد غارت و غنیتمی بر پایه فتوحات نظامی باعث گردید تا جنگ‌سالاران در جامعه مسلمانان بعد از رحلت پیامبر اسلام به‌عنوان گروه برتر و الیگارش‌ی اقتصادی ظاهر بشوند.

رابعاً نهادینه شدن قدرت جنگ‌سالاران به‌عنوان الیگارش‌ی جدید در جامعه مسلمانان باعث گردید که گروه اندیشمندان و متفکرین و نخبه‌های انقلابی به محاق یا سرکوب و یا تبعید و یا به قتل برسند.

ادامه دارد